

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث

پنجشنبه: ۲۵/۰۸/۲۰۲۲ - ۰۳/۰۶/۱۴۰۱

جلسه: ۲

صفحه ۱

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی رسول الله و آله الطیبین الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین.

عرض شد برای رسیدن به این بحث ما زوایای مختلفی را بررسی می‌کنیم و عرض کردیم بحث صبغه اساسی‌اش آن روش اساسی است حالت نکته‌ای دارد نکته نکته بیان می‌کنیم یکی از نکاتی را که در این جا الآن ولو به عنوان مختصر بهش یک تعرضی بکنیم این است که ولو عنوان بحث را نقد متن حدیث قرار دادیم یا آقایون خواستند لیکن هدف ما در اساس بررسی خود متن است اصلاً حالا می‌خواهد نقد باشد یا نباشد اصولاً شناخت متن این بحث شناخت متن و خصوصیات و نکاتی که در متن پیدا می‌شود آن‌ها را به اصطلاح بررسی کنیم عرض کردیم در کتب اهل سنت بحث متن را جداگانه از بحث سند آوردند در کتب حدیثی درایه الحدیث و در کتب اصولی ما صدور، جهت صدور و دلالت را آوردند و عرض کردیم در کتب اصولی ما مثل رسائل و بعد هم مرحوم نائینی و آقای خویی و دیگران آن‌ها نظر هدف‌شان نظر مبارک‌شان روی بحث حدیث به لحاظ حجیت و به لحاظ فتوی بود اهل سنت نظرشان حدیث به لحاظ خود حدیث بود به لحاظ خود حدیث یا سند است یا متن است دیگر کاری به بحث دلالت و آیا تقیه صادر شده اولاً تقیه که ندارند چه صادر شده این قسمت‌ها را آن‌ها بررسی نکردند و انشاءالله خلال بحث‌های آینده راجع به این مطلب که زوایای دید ما از حدیث اقتضاء می‌کند که مثلاً بحثی که راجع به متن می‌شود صدور می‌شود دلالت می‌شود یا بنده سراپا تقصر دلالت را عوض کردم گذاشتم به جایش مضمون شد صدور و متن و مضمون این بحث‌ها این به لحاظ حجیت یک صبغه و رنگ دیگری بحث به خودش می‌گیرد با آن بحث‌های که آن‌ها دارند فرق می‌کند و درست است الآن بحث را م رو نقد متن گذاشتیم لیکن بحث ما کلاً رو متن است جهات مختلفی که متن دارد و از زوایای مختلفی متن را بررسی می‌کنیم از زوایای مختلفی، حتی انشاءالله تعالی یک مقداری راجع به متون قرآنی هم، متن قرآنی هم صحبت می‌کنیم شاید در شب دیگر اگر رسیدیم امشب آخرین بحث راجع به متن قرآن هم غیر از متن حدیث، متون قرآنی هم که دارای تعبیر خاصی هستند دارای مفردات خاصی است دارای ترکیب خاصی است این را هم انشاءالله جداگانه بحث می‌کنیم انشاءالله تعالی، پس مراد ما بحثی است درباره متن و همین طور که واضح است کسانی که با نوشته‌های تاریخی سر و کار دارند بحث متن یکی از بحث‌های ریشه‌دار است در مباحث تاریخی متن عبارت طبری این است متن عبارت ابن اثیر این است متن عبارت فتوح ابن اعصم این است متن فلان کتاب این است اصولاً متن نشان دهنده تمدن و فرهنگ است نشان دهند رشد علمی آن جامعه است نشان دهنده خصوصیات آن اجتماعی است، و لذا حالا با تعبیر نقد متن و بررسی دقیق متن می‌شود تشخیص داد که اصلاً این متن فرض کنید به این که در آن زمانی که ادعا شده صادر شده یا صادر نشده مثلاً در همین مباحثی که مسیحی‌ها انجام دادند بعضی از مباحث‌شان راجع به همین اناجیل اربعه مثلاً دیدم یکی‌شان نوشته یکی از

انجیل‌ها نمی‌دانم لوفاست یحناست نوشته اگر ما کیفیت کلام و شواهد تاریخی را نگاه کنیم این متن می‌خورد که صد و بیست سال بعد از عیسی مسیح باشد با این حواری حضرت نمی‌خورد مال زمان ایشان نوشتند شواهد غرضم این که بحثی که راجع به متن است یک بحث تاریخی است یک بحث علمی است یک بحث واقعی است یک بحثی نیست که حالا ما فقط توی حدیث الآن توش بحث بکنیم انما الکلام ما فعلاً به عنوان به اصطلاح یک اصطلاحی بنده گذاشتم متون دینی و فرهنگ دینی ما بعنوان متون دینی و فرهنگ دینی از او بحث می‌کنیم متون دینی در اصطلاح بنده عبارت از قرآن و حدیث است و فرهنگ دینی چیزهای است که در جامعه اسلامی جا می‌افتد شبیه مثلاً همان استحسانی که ابن مسعود گفت ما رأه المسلمون حسن، فهو عند الله حسن، یک تعبیری در جامعه اسلامی جا می‌افتد که اگر بفرض هم حدیث نباشد یک ارزش خاصی خودش را دارد این را در یک نکته جداگانه‌ای باید من توضیحاتش را عرض بکنم، که بحث متن من دیشب نه، در جلسه گذشته تأثیر متن در دلالت و مضمون که جای بحث ندارد هر متن، هر جور باشد دلالت به مضمون عوض می‌شود خواهی نخواهی کم و زیاد می‌شود تأثیر متن در صدور هم هست، و بلکه تأثیر متن در این است که اصلاً این به اصطلاح بنده جزو متون دینی است یا جزو فرهنگ دینی، یعنی جزو روایات است یا جزو فرهنگ دینی است من چون این را بنا گذاشتم جداگانه بررسی کنم، اجازه بفرمایید که بعد از این متعرض، پس بنابراین بحث ما در حقیقت راجع به نقد نیست راجع به شناخت متن است و انشاءالله توضیحاتش را عرض خواهیم کرد ما متون حدیثی خودمان را از زوایای مختلف و دیدگاه‌های مختلف بررسی می‌کنیم خود بنده مثلاً آقایون ما نوشتند راجع به لاضرر که در نسخی که ما داریم لاضرر و لاضرار است در بعضی از جاها آمده لاضرر و لاضرار فی الاسلام من جمله در کتاب فقیه آمده لاضرر و لاضرار فی الاسلام که مرسل از پیغمبر نقل کردند در متون ما در تمامش لاضرر و لاضرار است فی الاسلام ندارد، در متون اهل سنت هم لاضرر و لاضرار است، فی الاسلام در یک سندش آمده در بقیه نیامده آن‌جا آقایون نوشتند بالاخره، آن وقت این که فقیه چه گفته چه کار کرده، آقایون بررسی کردند و نتیجه نهایش این است که این کلمه فی الاسلام ثابت نیست، ما این را توضیح دادیم که این مطلبی را که آقایون گفتند درست است اما نکته دارد نکته فنی دارد چون بحث لاضرر و لاضرار که حالا چون شاید به یک مناسبتی این بحث را باز برگردم چون خیلی فوائد و آثار دارد بحث لاضرر و لاضرار یک در متون حدیثی علمای اسلام باید بررسی بشود دو در کتب لغت به مناسبت لاضرر و لاضرار نوشتند سه در کتب فقهی من عرض کردم که اگر وقتی به متون حدیثی مراجعه کنیم و متون لغوی مثل فرض کنیم نهاییه ابن اثیر آن‌ها همه لاضرر و لاضرار نقل کرده همه نه، در حدیث یکی داریم فی الاسلام و آن مطلبی را هم که صدوق نقل کرده در فقیه شواهد نشان می‌دهد که ایشان مرادش نقل حدیث و از مصادر اهل سنت است اصلاً یک شرحی دارد صدوق خودش لاضرر را مستقلاً نیاورده به عنوان یک بحثی که لاضرر هست و انشاءالله عرض خواهیم کرد ما در شناخت حدیث و یکی هم شناخت متن خواهیم عرض کردیم همین شاید امشب انشاءالله یک منظومه فکری تشکیل می‌دهیم، یعنی عمده این است که یک مجموعه‌ای، در این لاضرر آن وقت در منظومه فکری فقه و اصول و تاریخ و همه جهات در نظر می‌آید

مثلاً صدوق در این بحثی، اولاً بحث ایشان راجع به این است که آیا مسلمان از کافر ارث می‌برد کافر از مسلمان ارث می‌برد، خب اهل سنت گفتند نه، شیعه گفته مسلمان ارث می‌برد کافر نه، آن وقت ایشان در حقیقت این‌جا را علی خلاف کتاب فقیه سعی کرده جواب اهل سنت را بدهد سعی‌اش بر این است اصلاً بحث را چون در کتاب فقیه این کار را ایشان نمی‌کند، ایشان بررسی با اهل سنت نمی‌کند آن منظومه‌ای که عرض کردم این است بعد ایشان در این‌جا این حدیث را می‌آورد و این طور می‌خواهد استظهار کند، که خب کافر که از مسلمان ارث نمی‌برد اما اگر مسلمان از کافر ارث نبرد مثل آن طرف یعنی اسلام تأثیری نکرده ایشان می‌خواهد بگوید که این حدیث معنایش این است که انسان به خاطر مسلمان شدن ضرر نمی‌کند، پس یعنی دقت فرمودید یک معنای بسیار دور از آبادی، معنای که ایشان آوردند و من احتمال می‌دهم شاید بعضی از اهل سنت استدلال کردند البته یک چیز دیگری هم ایشان دارد به آن استدلال کردند، این به استدلال اهل سنت خیلی، اصلاً یک معنای عجیبی که اگر ایشان به خاطر به اصطلاح مثل کافر ارث نبرد باید بگوییم به خاطر مسلمان شدن ارث نمی‌برد ضرر می‌کند پس ارث می‌برد، خیلی حرف اصلاً خیلی یعنی شما شاید الآن باورتان هم نشود، هست در کتابی بیاورید لاضرر و لاضرار فی الاسلام را بیاورید، و الاسلام یعلو و یعلی علیه، من در کتب اهل سنت هم دیدم تمسک به این کردند به این که کافر است عرض کردم من متعرض شدم این مباحث را این‌ها زاویه فقهی است، بلی آقا

س: اگر کافر از کافر ارث ببرد و آن درست باشد حرف صدوق خیلی بی‌راه نمی‌گوید

ج: خلاف ظاهر حدیث است، خلاف است اصلاً ربطی به مسأله ارث و به خاطر اسلام فی الاسلام یعنی به سبب اسلام اصلاً این خیلی بعید است می‌خواهید بیاورید عبارت صدوق را، نمی‌دانم آوردید یا نه؟

س:

۲۳: ۱۰

ج: نه خیر حالا من آقایان گفتند زیادی آمده، این در بعضی از طرق روایت زیاد است،

س: خود راوی این کار را کرده مدرج کرده یا؟

ج: حالا من توضیحش را عرض می‌کنم یکی از کارهای که البته این کار ما به نقد متن هم می‌خورد می‌خواهم بگویم آن راهی را که اصحاب ما رفتند برای بررسی من می‌خواهم آن را بگویم آن راه درستی نیست، حالا راهش من عرض می‌کنم آوردید شما، مشکل برخورد کرد؟ به نظرم جلد سه یا چهار فقیه است،

س: چهار فقیه است

ج: چهار فقیه است، بعد ایشان عرض کردم مگر نظر مبارک ایشان یعنی از کتبی که ما داریم کافی و مثلاً تهذیب و این‌ها، آن که احتمال هم می‌دهم شیخ در خلاف هم فی الاسلام آورده باشد مثل اهل سنت، احتمال می‌دهم الآن یقین ندارم اما در کتب حدیثی در کتب فقهی، در کتب حدیثی و لغوی لاضرر و لاضرار آمده، در کتب فقهی از همان قرن دوم فی

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

پنجشنبه: ۲۵/۰۸/۲۰۲۲ - ۰۳/۰۶/۱۴۰۱

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث

صفحه ۴

جلسه: ۲

الاسلام اضافه شده این را ما توضیحاتش را عرض کردیم، بخوانید ببینم، و لقوله صلی الله، قال رسول الله این طوری هم دارد یا قال رسول الله لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام، یکی از آقایون معاصر من خدا رحمتش کند فوت کرده، گفته اصلاً احتمال دارد کلمه فی الاسلام متعلق به قال است قال فی الاسلام لا، این جوری آن خیلی آن دیگر از معنای صدوق هم بد است شاید تو درس به عنوان شوخی گفته حالا مقرر و رداشته نوشته چون تقریر درس ایشان است شاید ایشان شوخی فرمودند و الا و قال صلی الله علیه و آله، لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام یعنی قال فی الاسلام ضمیر فی الاسلام را به قال زده که مراد این باشد که در اسلام قال فی الاسلام لا ضرر و لا ضرار که این طور باشد حالا عرض کردم ظاهراً شوخی باشد به هر حال گفت که خدا رحمت کند، البته ما غرض مان این آقا نیست به طور کلی، خدای رحمت کند آقای بجنوردی نقل می فرمود از میرزای نائینی بعض جاها می فرمود و هذا کلام ان یبکی علیه خیر من ان یصغی الیه، بهتر این که گوش بکنیم اصلاً و هذا کلام ان یبکی علیه خیر من ان یصغی الیه،

س: مما یضک علیه و

۲: ۱۳

ج: بلی یضک الثکلی،

س: جلد سه که نقل کردند هردوش لا ضرار و لا اضرار، بدون فی الاسلام،

ج: بلی ندارد می گویم جلد چهار است ایشان آورده در کتب حدیث فکر می کنم از اهل سنت گرفته به استدلال آن ها می خورد،

س: ندارد

ج: تو بحث میراث دارد نه می گویند جای دیگر،

س: جلد چهار مشکل کلام خودشان حریز را آوردند، معلوم نیست که جزو حدیث است یا جزو کلام ایشان است،

ج: ایشان دارد،

س: شاید تفسیر خودش است

ج: تفسیرش را دارد می گوید می گویم خود ایشان تفسیر می کند،

س: خود این فی الاسلام معلوم نیست که جزو روایت باشد

ج: چرا دیگر و قال لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام این که واضح است که،

س: چهار را بخوانید طوری نیست

ج: حالا بخوانید البته کلام بعضی ها لا ضرر و لا ضرار است بعضی ها لا ضرر و لا اضرار و مضافاً که اصولاً نسخ کتاب هم مختلف است یعنی ممکن است یک چاپی اضرار باشد یک چاپی ضرار باشد نسخ کافی و نسخ تهذیب فقیه در این جهت مختلف اند توش بعضی ها اضرار دارد بعضی ها ضرار دارد و عرض ما این بود که شواهد تاریخی در متن همان ضرار را

تأیید می‌کند این هم حالا یک توضیحی دارد، ما عرض کردیم که اصولاً الحاق ضرر را به دیگران در زمان پیغمبر و در آیات مبارکه ضرار است باب مفاعله است و لاتضار والدۀ بولدها، دیناً غیر مضار، مسجد ضراراً اصلاً در زمان پیغمبر، الآن دنیای عرب بگوییم ضار فلاناً نمی‌فهمند باید برای آن معنی بکنیم از قرن دوم از زمان امام صادق به جایش اضر آمده باب افعال، و لذا به نظر ما با شواهد تاریخی حالا چون نقد هم شد حالا، با شواهد تاریخی صحیحش همان ضرار است نه اضرار،

س: مصدر باب مفاعله

ج: مصدر باب مفاعله صحیح است نه مصدر باب افعال که اضرار باشد، اصف الی ذلک، یک احتمالی است که بنده سراپا تقصیر دادیم که اصولاً درست است اضر را در روایات به معنای ضرر زدن به دیگران است لیکن بعید نیست اضر در اصل لغت به معنای صلاحیت ضرر زدن، ضار یعنی بالفعل ضرر زد این هم نکته خاصی است تا حالا، جای دیگر کمتر گفته شده، انک رجل مضار، یعنی بالفعل، به عبارت دیگر باب مفاعله معنی کار بکند که این ضرر به دیگری رسیده الحاق ضرر بهش شده اما اضر صلاحیت دارد مثل من اضر بطریق المسلمین، یک چاهی کنده این صلاحیت دارد افراد توش بیفتند، ممکن است هم نیفتند اما ضاره یعنی بالفعل ضرر را به آن رساند مخصوصاً اگر ضرر را به معنای نقص بگیریم این نقص را این کمبود را به آن رساند بگوییم باب مفاعله با باب افعال فرق می‌کند آنی که در روایت هست باب مفاعله است، لا ضرر و لا ضرار یک متن دیگر هم داریم لا ضرر و لا ضروره، این در متون اهل سنت آمده از ابوهریره است فکر می‌کنم چون هشت تا مجموعاً طریق دارد حدیث لا ضرر بین آن‌ها تو یکش لا ضرر و لا ضروره به نظرم از ابوهریره است در این جلد نصب الرایه نقل می‌کند نصب الرایه از طرق حدیث لا ضرر جلد سه نصب الرایه از کتب اهل سنت می‌آورد از ابوهریره که من خودم باز احتمال می‌دهم این لا ضرر و لا ضروره باز خراب شد،

س: و اما حدیث ابی هریره فاخرجه دارقطنی، ایضاً عن ابی بکر ابن عیاش قال اراه عن ابن عطاء عن ابیه عن ابی هریره، ج: بلی معروف این طور است می‌گویند بخوانند اُراه، اُراه نخوانید، اُراه یعنی خدا به قلب من این طور می‌اندازد نمی‌خواهد به خودش نسبت بدهد، چون به خودش نسبت بدهد مثلاً علامت نقص است، اُراه و لا اُراه الا عن فلان، و مثلاً ما تُراه صحیحش، نه تُراه فی فلان، ما می‌خوانیم ما تُراه که قلت، ما تُراه می‌گویند صحیحش ما تُراه این جا هم و ما اُراه الا یعنی شک دارد که حدیث از که است؟ می‌گوید به قلبم این جور می‌گذرد، در حقیقت ما اُراه یعنی چون فعلی که به خدا نسبت داده می‌شود آن جا مجهول می‌آورند دیگر، البته ماها در حوزه‌های ما اُراه می‌خوانیم حالا قبول دارم اما دیدم حالا این جا را نمی‌دانم اما دیدم مشابه این را ما اُراه ضبط کردند این کتب اهل سنت که جدیداً چاپ می‌شود ما اُراه الا عن فلان یعنی ما یرن الله الا عن فلان، این را اصطلاحاً حالا این را هم بفرمایید آقا این هم راجع به این کلمه،

س: رجلاً مضار خود مضار هم قرینه می‌شود که آن ضرار درست است

ج: ضرار درست است، انک رجل مضار و لاضرر و لاضرار عرض کردم اضرار مثلاً در یک حدیث واحد در کتاب کافی در پنج تا نسخه اضرار است، در چهارتا نسخه ضرار است این مشکل دارد یعنی یک مقدارش هم آقای سیستانی در این رساله لاضرر استقصاء کردند مثلاً کافی چاپ فلان این طور است کافی چاپ فلان، یک مقدار بعضی از این نسخ، اختلاف نسخ بیش از این مقدار است حالا خوب است الحمدلله ایشان هم آوردند، ده پانزده مورد نسخه فلان این طور چاپ فلان این طور ایشان ذکر فرمودند به هر حال آنی که هست این اختلاف هست آن وقت اگر این نکته ما روشن بشود این که بگوییم اختلاف نسخه است نیست، در حقیقت این طور می شود یکی باب تحریم ضرار است و این مناسب با زمان صدور آیات است یکی هم تحریم اضرار است، تحریم یا حالا منع یا نفی یا نهی حالا هرچه که می خواهد باشد.

و اضرار این جور بگیریم مراد صلاحیت است من اضر بطریق المسلمین کاری بکند که در معرض باشد معرضیت را بگوییم اضرار بالفعل نقص وارد کرده مشکل درست کرده بگوییم ضرار باب ضرار با اضرار فرق، این یکی روایت دارد لاضرر و لاضروره البته آقایون معاصر ما هم مثل آقای سیستانی این را از همین کتاب نقل کردند از دارقطنی به این که لاضرر و لاضروره از ابوهریره نقل شده، همان ابوهریره است دیگر آخرش نیست؟ حافظه من خراب نشده خیلی خوب، غرض این که در آن جا لاضرر آن وقت در کتاب قاموس بیاورید یا کتاب صحاح الآن من تردید دارم در این متون معروف لغوی نوشته یغال تعبیر دارد یغال، این کلمه یغال معلوم می شود جزو ضرب المثل ها بوده، یغال می خواهید بیاورید لاضرر و لاضروره، که من احتمال می دهم لاضرر و لاضروره ابوهریره هم چون ندیدم این آقایونی که نوشتند چاپ کردند، این های که این در حقیقت ضاروره بود، چون الف متوسط را در خط کوفی نمی نوشتند چون الف متوسط است بلی آقا؟ س: و يقال لاضرر عليك و لاضروره، و رجل ذو ضاروره ای ذو حاجه،

ج: لاضرر عليك و لاضروره، من فکر می کنم نه نقصی است نه احتیاجی، ضاروره را می گوید ایشان حاجت، من فکر نمی کنم ضاروره به معنای حاجت باشد مراد از ضاروره یعنی کسی که ضررش را به دیگری می رساند چون بحث سر این است که یک دفعه انسان دیگری را در معرض نقص قرار می دهد تارتاً این نقص را بهش می رساند این يقال لاضرر و لاضروره، که بود جوهری بود در صحاح؟

س: بلی

ج: می گویم یکی از این ها چون من حالا دیگر حافظه ما دیگر خصوصیات یادمان نمی ماند یکی از این دو نفر یا در قاموس دیده بودم یا در صحاح يقال این احتمال می دهم عبارت ابوهریره هم لاضرر و لاضروره باشد، ضروره چاپ شده چون من حالا یک نکاتی را گاهی اوقات می گویم این جا خارج از بحث است اولاً مربوط به متن است این که خارج بحث هم نیست، لیکن چون متأسفانه در این کتاب های متنوع و رسائل مختلفی که نوشته شده این نکات ضبط نشده من برای این جهت که اضافه بشود، و یک نکته دیگری را هم می خواهید اضافه کنید این جا و آن این که مرحوم صدوق در جلد چهار

است، الفاظ التي لم يسبق فيها غير رسول الله یک همچو الفاظی که غیر رسول الله کسی نگفته، جلد چهار صدوق، چهار صدوق یعنی یک تعبیری که خاص پیغمبر است کسی تا حالا این ها را نگفته،

س: لم تسبق

ج: لم يسبقش را بیاورید، حالا یادم رفته الفاظ التي، تعبیر التي لم يسبق اليها غیر رسول الله یا لم،

س: قال رسول الله صلى الله عليه و آله، الموجزه التي لم يسبق اليها،

ج: همین، یک فصلی گذاشته برای عباراتی که قبل از رسول الله کسی نگفته آن وقت لاضرر را کسی نیاورده، آن وقت لاضرر را این جا نیاورده روشن شد چه می خواهم بگویم حالا آیا آقای صدوق رحمه الله علیه با جلالت شأنش ملتفت این نکته بوده یعنی می خواسته بگوید که لاضرر و لاضرر یک امر عرفی است اصلاً اما در عرف این است که از صحاح جوهری نقل کرده لاضرر و لاضرره ضرار هم نیست بعد هم یک علیک دارد لاضرر علیک و لاضرره بعد نوشته انک رجل ذو ضروره یعنی ذوحاجه، فکر نمی کنم ضروره به معنای احتیاج یعنی به اصطلاح حاجت انسان و چیزی که محل ابتلای انسان است، علی ای حال یک نکته ای هم راجع به لاضرر عرض کردیم آن وقت آن جا ایشان لاضرر و لاضرر فی الاسلام را این جور معنی می کند اولاً یک ما متن فی الاسلام را الآن در کتب خودمان در کتب حدیثی مان این جا داریم همین جلد چهار، خود ایشان نقل کرده لاضرر و لاضرر خود ایشان هم در جایی الفاظی را که قبل از پیغمبر کسی گفته نشده اول بار رسول الله فرمودند لفظ لاضرر و لاضرر ندارد، البته احتمال دارد نیاوردن نکته ای نمی شود چون عدم حساب دیگری دارد شاید توجه نداشته مثلاً اما اگر واقعاً فرض کنیم واقعاً حواش جمع بوده چون این همه علماء احکام از او استخراج کردند، آن وقت این قبل از رسول الله باشد می شود امر عرفی دیگر چون آنی که در قرآن هست، فلکم رؤوس اموالکم لا تظلمون و لا تظلمون که باز ما این جا هم یک شرحی داریم حالا انشاء الله در مباحث آینده متن که شاید اصلاً لاضرر و لا ضرر چون ما یک قاعده کلی چون می گویم این مطالبی را که دارم عرض می کنم در هیچ یکی از این کتب، مطالب زیاد است که در این کتب ننوشتند با طول و تفصیلش این نکات فنی و لطیفی است که در این جهت گفته بشود که خیلی تأثیرگذار است چون عرض کردیم در اسلام مبنی بر این بود که یک مطلبی در قرآن می آمد در سنت پیغمبر تعمیم داده می شد مثلاً در قرآن در باب رضاع فقط مادر و خواهر آمده بعد پیغمبر تعمیم دادند الرضا لحمه کلحمه النسب البته به این صورت هم نیست حالا گفته شده حالا فعلاً به این، یحرم یا یحرم من الرضا ما یحرم من النسب و در آن روایت هم پیغمبر فرمودند به این که امیر المؤمنین به پیغمبر گفت که دختر حمزه عمویش را بگیرند فرمودند اما تعلم انه اخی من الرضاعه، که حمزه برادر رضای من است لذا دختر برادر می شود،

س: از باب قانونی روح قانون است یا از باب حکومت

ج: نه روح قانون است دیگر، آن وقت این این هم نکته تاریخی و وقتی که پیغمبر قبل از، چون حمزه پیش حلیمه سعدیه شیر نخورده، چون مادر رضاعی پیغمبر حلیمه سعدیه است دیگر، ایشان با حلیمه سعدیه شیر نخورده، اولی که ایشان به

دنيا آمد، يك كنيزي ابولهب داشت به نام ثويبه، با ثاء سه نقطه ثويبه اين هم پيغمبر را شير داد اول قبل از حليمه سعديه هم حمزه، يعنى آنى كه منشأ شده برادر رضاعى بشود آن حليمه سعديه نيست، رو اين ثويبه كه كنيز ابولهب است كه هم پيامبر را شير داد و هم، و لذا ببينيد با اين كه اين جا اخوات و امهات نيست، پيغمبر

۴۶: ۲۵

و لذا اين يك بحث بسيار سنگين در دنياى اسلام شد از همان قرن اول كه ما يك چيزى به عنوان كتاب داريم كه بعدها تعبير شد به فريضه در آن روايت امام باقر فرمود انما الحرام ما حرم الله فى كتابه اين مراد اين است مراد از ما حرم الله و كان سلف آفوا اشياء فنحن نأفى، يك اشيائى را قبول نداشتند و اين مطلب را من جمله شافعى هم در اين حاشيه الامش چاپ شده اختلاف شافعى و شيباني است اختلاف شيباني و محمد ابن يوسف جلد هفت است الام شافعى در حاشيه اش چاپ شده و ابن قيم هم در اعلام الموقعين دارد، ابن قيم جوزيه در اعلام الموقعين، كه در مثلاً قرن دوم اواخر قرن اول قرن دوم كه قرن فقهاست، يك اصطلاحى بود اگر در كتاب بود مى گفتند حرام اگر به سنت مى گفتند مكروه اصلاً مكروه يعنى حرام به سنت اين خودش يك مطلبى است علمائى ما هم عده اى زيادى گفتند اين مطلب را ليكن به اين تعبيرى كه من عرض كردم نگفتند و اين يك نکته فنى است كه اصولاً در قرآن يك حدى مى آمد آن وقت پيغمبر اكرم آن را توسعه مى دادند اين توسعه مال سنت بود مثلاً ربائى كه در قرآن آمده ربائى فضل است به اصطلاح ربائى نسيئه به قول معروف الآن صد هزار تومن بدهد بعد از شش ماه مثلاً صد و بيست هزار بدهد اين ربائى نسيئه بهش مى گويند اما پيغمبر توسعه داد ربائى نقد را هم حرام كرد ليكن فرقش اين است كه ربائى نسيئه مطلقاً حرام است ربائى نقد در خصوص موزون و مكيل، در مكيل و موزون ربا را پيغمبر حرام كرد كه اين شد جزو سنن پيغمبر آن وقت ما يك حرفى به ذهن مان رسيده كه خود آيه مباركه عنوان ظلم بود لا تظلمون و لا تظلمون پيغمبر اصلاً عنوان را توسعه داد ضرر حالا مى خواهد ظلم، اصلاً شما نبايد به كسى ضرر و نقص وارد بكنيد بلكه اين حقيقر سراپا تقصير به ذهن مان رسيد چون آقا يون هم بحث مفصل دارد كه ضرار چه است معنائى، من به ذهنم مى آيد نمى دانم حالا يا من بد مى فهمم چون واقعاً به ذهن ما كه خيلى روشن است مطلب اما خوب وقتى مى بينم مطلب روشن است و مع ذلك آقا يون نگفتند خودم را متهم مى كنم كه من شايد نفهميدم درست، من اين جور مى فهمم نوشتند اسم مصدر باب تفعل است مصدر ضرر يضر نيست اصلاً مصدر باب تفعل است تفعل يعنى قبول ضرر يعنى انسان يك نقصى را به خودش وارد بکند، آن يکى هم كه ضرار مصدر باب مفاعله است يعنى ايصال به ديگرى بشود نه مراد از يعنى زمينه بشود نه بالفعل اين نقص را به ديگرى وارد کند و لذا پيغمبر در آن جا وقتى فرمودند اين درخت را بکن و ببر اين در حقيقت چون گفت تو رجل مضار كانما نکته را بردند روى اين شخص سمره كه رجل مضار و الا مراد پيغمبر اين بوده كه اين انصارى كه تو مى آيى خانه اش اين نقص را وارد مى كنى اين ضرر است نسبت به اين ضرر است، اين اگر راست باشد اين معنائى كه به ذهن ما آمده خودش يك بابى را باز مى كند يعنى

پیغمبر می خواهند بفرمایند ولو انصاری قبول بکند خوب دقت بکنید لیکن از نظر ما نباید زمینه قبول ضرر هم باشد اصلاً
زمینه قبول ضرر را هم باید برداریم، خوب دقت کردید فرقی چه شد؟
س: یعنی معامله باطل بوده این راه را داده،

ج: نه ببینید

س: خیلی مهم است

ج: بلی عرض کردم این خیلی، مثلاً ببینید الآن مثلاً من باب در خیلی همین کشور عربی خلیج هم این طور است شما
خانه‌ای که می‌سازید ویلائی است یعنی ساختمانی که می‌سازید دیوار ساختمان با دیوار خود زمین نباید یکی باشد یعنی
یک زمین دارید ساختمان وسطش باشد دور تا دور ساختمان خالی باشد اصطلاحاً ویلا یعنی این دور تا دور که این
واقعاً هم مؤثر است دیگر چون وقتی می‌خواهد ساختمان را خراب بکند واقعاً همسایه‌ها اگر چسبیده باشد ضرر می‌کند
آن وقت در بعضی از این کشورهای عربی دیگر حالا اسم نمی‌خواهم ببرم می‌گوید اگر همسایه اجازه داد شما بچسبانید
اشکال ندارد، دیوار را بیاروید تا دیوار حیاط اگر همسایه اجازه داد در بعضی از همین کشورهای خلیج می‌گویند حتی
همسایه اجازه داد حق ندارید، خوب تأمل کنید، همسایه گفت اشکال ندارد،

س: همین را ایران برای طبقه داده، طبقه بسازند می‌گویند رضایت بگیرد

ج: دقت کردید می‌گوید حتی اگر رضایت هم داد نمی‌شود این حتی اگر رضایت داد این همان لاضرر است یعنی به هر
حال این دیوار اگر بنا بشود به دیوار ساختمان به دیوار حیاط بچسبد، به هر حال ضرر است نقص است خوب مشکل
درست می‌کند، ما ولو این همسایه الآن می‌گوید اشکال ندارد ما نباید فکر این بکنیم که این همسایه چه می‌گوید این کار
فی نفسه نقص است از نظر ساختمان شهری برای همسایه حالا این همسایه می‌گوید من قبول می‌کنم این می‌رود همسایه
دیگر می‌آید قبول نمی‌کند روشن شد چه می‌خواهم بگویم دو نکته هست یک نکته قبول ضرر است یک نکته ایصال
الضرر به غیر است، آن وقت این معنی اگر باشد خیلی یعنی تأیید می‌کند این مبنای قانونی را یعنی حکومت باید این کار
را بکند که حتی اگر همسایه‌ای هم پیدا شد و ضرر را قبول کرد لاضرر مفهومش این است که نه نمی‌شود شما نمی‌توانید
کاری بکنید که ایجاد ضرر بکند ولو همسایه قبول کند، چون این کار باید فی نفسه لحاظ بشود شما ضرر برسانید به
همسایه آن نمی‌شود آن هم قبول بکند آن هم نمی‌شود لاضرر و لاضرر ضرر به معنای این یک معنای لطیفی اگر باشد
خیلی در مسائل اجتماعی تأثیرگذار است یعنی حتی اگر این آمد آقا من اشکال نمی‌کنم اشکال ندارد این آقا بیاید مثلاً
جلو خانه من گاری بگذارد جنس بفروشد یک همسایه قبول می‌کند یکی قبول نمی‌کند اگر از نظر شهری و اصول شهری
این ضرر است نقص حساب می‌شود ولو قبول کرد این نقص باید برداشته بشود خوب دقت کنید لاضرر و لاضرر خیلی
مفهوم خاصی پیدا می‌کند یعنی عنوانش عوض می‌شود،

س: ببخشید منظومه را فرمودید امشب می‌گوید

ج: می گویم الآن بعدش سریعاً می گویم حالا اجازه بفرمایید آن وقت خوب دقت بکنید این آقایون بحث کردند که این فی الاسلام را داریم یا نداریم من توضیحاتش را عرض کردم در کتب حدیث لاضرر و لاضرار است در کتب لغت چون از حدیث گرفتند و شرح غریب الحدیث است آن هم همین طور.

در دنیای اسلام بعد از عصر یعنی از عصر صحابه خیلی احتیاج پیدا شد به فروع جدید این فروع جدید را از راه های متنوع آمدند اثبات بکنند یکش هم کلیات مثلاً اعانه بر اثم حرام است مثلاً لاضرر و لاضرار این دنیای فقه پیدا شد آن وقت به اصطلاح نیمه های قرن اول و قرن دوم قرن فقهاست آنچه که الآن ما داریم این حدیثی را که ایشان نقل می کند اگر دقت بکنید آن راوی که می خواهد نقل بکند جزو قضات است اصلاً یعنی این ها دنبال این بودند که یک متن فقهی درست بکنند هدف این بود که

س: مثل دعائم،

ج: مثل دعائم یک متن فقهی درست بکنند که این متن فقهی بتواند کارگشا در فقه باشد به قول مرحوم شیخ انصاری لاضرر حاکم بر ادله است هر جا لاضرر بود بهش تمسک بکنند اگر می خواست متن متن فقهی بشود این فی الاسلام لابد بود بهش اضافه بشود این فی الاسلام در حقیقت در قرن دوم به خاطر انتشار لاضرر و لذا فرض کنیم مثلاً مثل موطأ مالک من این را بعد توضیح می دهم عرض کردم راجع به لاضرر یک نکاتی داریم که بعد در خلال بحث های دیگر به مناسبت در موطأ مالک لاضرر دارد اما بخاری قبول ندارد با این که بخاری شاگرد مالک است شاگرد شافعی نه احمد ابن حنبل و شافعی و بعد مالک دقت می کنید مثل مالک که امام مذهب است لاضرر را دارد عن رسول الله قال رسول الله بخاری می گوید سند روشن نیست سند ضعیف است، سندش را قبول چون آن راوی که موطأ نام می برد لم یدرک رسول الله آن از صحابه نیست، لذا نه بخاری نه مسلم لاضرر را قبول نکردند خیلی مسأله مهمی است امام یک مذهب قبول بکنند این همان قرن دوم است در قرن دوم و لذا هم فقهای ما هم متأثر شدند به فقهای اهل سنت در واقع و لذا ما عرض کردیم در روایات ما به لاضرر تمسک بشود در ابواب مختلف فقه نداریم این خودش یک بحثی است که حالا چون نمی خواهم وارد بحث لاضرر بشوم این جا وارد بشوم، اما آقایانی بعدی ما این را فهمیدند لذا متن لاضرر و لاضرار فی الاسلام این یک متن فقهی بود می گفتند رسول الله فرمود در اسلام نیست در اسلام حکم را بر می داشتند و لذا از قرن دوم به بعد عبارت لاضرر و لاضرار خصوصاً در متون فقهی مثلاً مثل الاحکام یحیی ابن الحسین به قول اهل زیدیه الامام الهادی آن جا هم فی الاسلام دارد لاضرر و لاضرار فی الاسلام یعنی در متون فقهیه فی الاسلام اضافه شد چون این متن با قانونی بودن بهتر می ساخت با آن عنوان قانونی البته مثل مرحوم آقای نائینی هم یک تقریبی دارد حاصلش این است که وقتی یک عبارتی را ما از شخصی می شنوم باید در ظل شخصیت آن شخص معنی بشود یعنی اگر شما پدر به بچه هایتان لاضرر و لاضرار یعنی در حد برادر و خواهرش و پدرش و مادرش و این ها اما وقتی شارع می گوید لاضرر و لاضرار یعنی پیش من، یک وقتی شارع صحبت ببینید این شارع صحبت می کند را نائینی به اصطلاح سیاقی گرفتند، در قرن چهاردهم مرحوم

نائینی سیاقی گرفته، این شناخت متن حدیث را می‌خواهم حالا عرض کردم مثال‌ها خیلی فراوان است من جمله این بحث لاضرر اما آن‌که در میان اهل سنت بود این فی الاسلام را لفظی گرفت به جای که سیاقی باشد یعنی نتیجه با آن آقا یکی شد، لیکن این‌جا فقط نائینی تقریبش این بود که وقتی شارع بگوید لاضرر و لاضرار یعنی پیش من پیش شرع یعنی پیش دین اما آن آمد با فی الاسلام را اضافه کرد تا بشود لفظی کلاً بشود دلیل لفظی آن‌هم که قائل بود به لاضرر در ابواب فقه تمسک می‌کرد نائینی هم به لاضرر در ابواب فقه، فرق نمی‌کند خیلی نکته، دقت کردین چه می‌خواهم بگویم نکته یکی بود در ابواب فقه نفی گرفتند و تمسک می‌کردند به لاضرر لیکن یکی با دلیل لفظی درستش کرد و انصافاً مناسب با جو فقهی همان بود که فی الاسلام باشد لیکن مرحوم نائینی می‌گوید احتیاج نداریم فی الاسلام باشد همین که شارع بگوید لاضرر و لاضرار یعنی در شرع،

س: فی الاسلام جزء حدیث نیست ولی مراد هست

ج: مراد هست و لذا یک نتیجه هم می‌گیرند خوب دقت کردید این در شناخت،

س: به شأن نزول کدام بهتر می‌خورد

ج: شأن نزول که اصلاً آنی که روایت ماست که یکی است که لاضرر و لاضرار فرمود اصلاً تو روایات ما که از رسول‌الله نقل شده فقط لاضرر و لاضرار است، در یک روایت است ما داریم که آن‌هم علی مؤمنون هم اضافه کرده، کلمه علی مؤمنون چون احتیاج به یک شرح دیگری دارد من فعلاً وارد آن قسمت نمی‌شوم، من فعلاً وارد این قسمت فی الاسلام که الان یک متن فقهی شده به نظر ما وقتی می‌خواهیم نقادی متن بکنیم طبق تصورات ما آنی که به عنوان حدیث معروف بوده حالا می‌گویم بلا اشکال این مطلب در مدینه در نیمه‌های قرن اول شروع می‌کند به شهرت این مطلب از قرن اول اواخر قرن اول امام باقر این را نقل می‌کند سند هم صحیح است روایت زراره که پیغمبر به سمره گفتند انک رجل مضار و لاضرر و لاضرار و به آن انصاری گفت اذهب فاقلعها و

۳۷: ۳۸

حالا اختلاف در این ذیل هست این‌جا هم یکی از جاهای است که خیلی تأثیرگذار است فقهای ما مفصل بحث کردند، چون گفتند که خب این هم ضرر است بالاخره درخت یک کسی را بکند بالاخره یک پولی بهش بدهد این که درخت خرما یک کسی، من توضیحاتش را عرض کردم این هم برای اولین بار است، گاهی به این جهت گفتم این روایت سمره ابن جندب از امام باقر در متون متعدد اهل سنت آمده لیکن سند روشنی ندارد، در سنن بیهقی آمده در این چه است؟ مال ابو یعلی الاحکام السلطانیه آمده در متون مختلف اهل سنت آمده لاضرر توش ندارد، شاید همین قصه سمره که درختی داشت توی یکش دارد توی ما هم دارد اما آن‌جا توضیح داده که این درخت جوانی بوده چون نوع خوبی، این باغ اصلاً اصالة مال سمره بوده یک نخلی داشته جوان بوده و به اصطلاح یک نژاد خیلی خوبی بوده گفته باغ را فروختم این یکی مال من، آن وقت در همان روایت مفصلی که در کتب اهل سنت از عبادہ نقل شده حضرت برای کسی که یک

درختی را برای خودش قرار می دهد حریم قائل شدند به مقداری که برگ های درخت سایه می اندازده و چون این درخت ملک دیگری است و باغ ملک آن انصاری است برای او یک ممر هم قائل شدند که این ممر و این حریم ملک انصاری است لیکن سمره حق داشت وارد بشود از این ممر وارد بشود به درختش برود، مقدار درختش هم مقدار رسیدن برگ ها بود هرچه درخت بزرگ تر می شد جای حریم این بیشتر می شد از آن عبارتی که در احکام سلطانیه آمده، الآن نمی دانم احکام سلطانیه ابویعده است یا آن دومی توی احکام سلطانیه آمده در آن جا معلوم می شود درخت جوان بوده اصولاً و بعید هم نیست مثلاً زمستان قابل نقل بوده چون آقایون گفتند چه کارش بکنیم، پیغمبر گفت درخت را بکن فلان این خودش ضرر به این صاحب درخت است این چه جوری می شود چرا پیغمبر خواستند دفع ضرر را به ضرر بکنند جواب ها سعی کردند اصحاب بدهند که ما مثلاً یک جواب دیگری از لیکن بعدها که متن را مقایسه کردند مال همین نقد متن است متون مختلف حدیث را مقایسه کردند دیدند در بعضی هاش تصریح دارد که جوان بوده این صلاحیت داشته بگند جای دیگر بکار دوی روایت ما هم دارد فاقلعها و اغرسها حیث شئت،

۴۱:۲

دارد هر جا خواستی بکار غرس کاشتن، و اغرسها، من فکر می کنم این متن درست باشد درختی بوده که قابل کاشتن بوده حضرت فرمودند بکن بده به صاحبش برود جای دیگر بکار، برای خودش تو خانه خودش بکار، این نمی تواند از این حریمی که در این خانه برای آن قرار دادیم استفاده بکند، و این نکته اش هم این است که نه تو قبول ضرر بکن، بگو حالا من قبول دارم نه نمی شود نه قبول ضرر نباید بکنی و این جزء شئون حکومت اسلامی است که حتی زمینه های قبول ضرر را هم خیلی حرف جدیدی است البته بلی آقا؟ و الآن عرض کردم الآن داریم قانونی اش خیلی از کشورها قبول نمی کند می گوید حتی حالا همسایه تان قبول کرد چرا؟ چون این خودش یک نقص است نباید در شهرسازی این نقص باشد حالا می خواهد همسایه قبول بکند، می خواهد قبول نکند،

س: به زور بکند یا زیر بار ظلم نرود

ج: لا تظلمون و لا تظلمون، البته تظلمون یعنی آنی که در آیه مبارکه بود عنوان ظلم بود که سلب حق ذی حق باشد اما در سنت پیغمبر عنوان نقص است نمی خواهد ظلم باشد،

س: کمتر از

۴۲:۲۲

ج: احسنتم، بلی خوب نکته ای ایشان این را ننوشتند اگر این باشد معلوم می شود پیغمبر در سنتش یک توسعه لا تظلمون و لا تظلمون دادند این یک، دو ما در جمله از آیات اضرار داریم، لاتضرار والدۀ بولدها و لایضار کاتب، و لاتضاروهن لتضیقوا علیهن، ما داریم سنت پیغمبر آمد یک کار کرد، این اضرار را توسعه داد مثل همان رضاع اخت رضاعی این را توسعه داد آن توسعه هم در توی مسأله ظلم داد ظلم داد، و لذا این که در یک روایت دارد قضی رسول الله لا ضرر و لا اضرار

مراد از قضاء این است یعنی سنت رسول الله است، این جزو سنن رسول الله حالا این چه بوده در موطأ مالک یک قصه‌ای نقل می‌کند که یک نفر یک زمینی داشته، دو قطعه بوده این زمینش بین این قطعه و آن قطعه زمین شخص دیگری است اسمش را برده زمینش هم، این یک زمینش آب داشته می‌خواسته به آن زمین دیگر برساند که آب نداشته، به این گفته آقاجان بگذار من یک جوب آب از زمین تان بکشم برای تو که ضرر ندارد نفع هم دارد آب از زمین تو رد می‌شود، من از این زمین به آن زمین آب برسانم، آن می‌گفت من راضی نیستم قبول نمی‌کرد گفت آقا برای تو نفع هم دارد آب بیاید تو، گفت من قبول، برد پیش عمر این سند این قصه را موطأ مالک نقل می‌کند از عمر از همان راوی خوب دقت کنید بعد عمر حالا عبارات آن جا هم مختلف است، گفته تو راضی باشی نباشی من این آب را می‌کشم ولو علی بطنک، روش شکمت، از رو شکمت هم رد شده این جوب آب را این را نقل می‌کند در موطأ بعد می‌گوید و قال رسول الله لا ضرر و لا ضرار،

۱۰: ۴۴

چه می‌خواهم بگویم یعنی الآن شما حق نداری ولو مضار نیستی این نقص است برای آن برای تو کار ندارد زمین را باز کن یک جوب آب می‌آید می‌کشد خودش می‌کشد از این طرف زمین به آن طرف می‌رود این اگر باشد این هم نشان می‌دهد همان نکته‌ای را که من عرض کردم آن وقت از همان راوی این قصه را از آن راوی از عمر نقل می‌کند از همان راوی هم عن رسول الله نقل می‌کند اشکال آقایون این است که این عن رسول الله را درک نکرده این قسمتش مرسل است، دقت فرمودید بعد می‌گوید و قال رسول الله یعنی در حقیقت آنچه که در میان اهل سنت از میانه‌های قرن اول مطرح می‌شود همین قصه عمر است که جلو می‌گوید آقا این منشأ ضرر به دیگری است و تو حق ضرر به این نداری،

س: این زمین را فروخته بوده به این بنده خدا

ج: نه زمین خودش بوده،

س: آخر این که بحث حرام می‌شود آن زمین بالاخره می‌آمده این،

ج: می‌گوید این،

س: با آن قصه خیلی فرق می‌کند

ج: بلی قصه که فرق می‌کند آن قصه را اصلاً لا ضرر ندارند اهل سنت آن قصه را دارند که پیغمبر فرمود و سمره این کار را کرد،

س: خب الآن کار آن الآن این جا درست بوده به نظرتان

ج: به ذهن می‌آید که مشکل ندارد حالا من چون یک شرحی دارد برای حدیث لا ضرر حالا باید با آن شرحش توضیح بدهم یک وقت دیگر وقت شد حالا وارد این چون بحثی که، غرضم من یک نکته‌ای را می‌خواستم عرض کنم که این کلمه فی الاسلام با نقادی متن ما نشان می‌دهد که این نبوده، در واقع نبوده از قرن دوم که قرن فقهاست این مناسب با متن

فقهی بوده می خواستند تو فقه ازش استفاده بکنند به نظرم جلال سیوطی در الاشباه دارد ربع فقه رو همین است یا خمس فقه، ربع فقه یا ربع، خمس فقه رو لاضرر است خب این ربع فقه و خمس فقه مبنی است که کلمه فی الاسلام باشد، یعنی عرض کردیم از، با فتوحات اسلامی مسائل بسیار فراوانی در مقابل فقهاء مطرح شد و انصافاً هم این نکته خیلی جای توجه است که حتماً عنایات امیرالمؤمنین هم بوده سریعاً هم فقهای اسلام از همان وقت شروع کردن به جواب دادند یعنی نکته را گفتند نیامدند بگویند ما در این جهت فرض کن مثلاً فروختن انگور به کسی که می خواهد کارخانه شراب دارد، خب تو داری انگور می فروشی آمدند گفتند نه آقا لایجوز چون اعانه بر اثم است عناوین را برداشتند اضافه کردند یعنی راه های متعددی را پیدا کردند برای این که آقا این موجب ضرر است پس این نیست، البته بعدها این مثلاً آقاییون علمای ما که شروع کردند مناقشه جهات از مناقشه دارد که چون در منظومه فکری تأثیر دارد فعلاً وارد این بحث نمی شوم لیکن به نظر من به نظر خود من عرض می کنم به نظر من کلمه فی الاسلام در عهد فقهاء اضافه شد به خاطر این که یک متن فقهی باشد که اگر اضافه هم نبود بود نه این که می خواهم بگویم نبود، نه این که می خواهم بگویم نبود،

س:

۱۵: ۴۷

ج: و لذا اگر در قرن دوم آن ها آمد گفت فی الاسلام نائینی هم در قرن چهاردهم گفت فی الاسلام لیکن فی الاسلام را قرینه سیاقی گرفت نه لفظی، چون می گوید شارع اگر صحبت کرد شأن شارع این است پدر صحبت کرد شأن پدر این است رئیس عشیره صحبت کرد شأن رئیس عشیره این است حالا به هر حال من نمی خواستم این مطلب این قدر طول بکشد اینی که بررسی متن حالا می خواهد نقد باشد یا غیر نقد باشد بررسی متن خیلی تأثیرگذار است که من بعضی از تأثیراتش را هم بعد باز دو مرتبه عرض می کنم.

یک بحثی بود که نکته دوم دیشب پری شب هی گفتیم منظومه فکری منظومه علمی دقت کنید، اصولاً ما الآن فرض کنید کتاب های که در مقابل داریم یا افرادی که هستند فرض کنیم در یک بحثی که وارد می شوند این طور می توانیم تشخیص بدهیم یک دفعه یک شخصی است که معلوم است در این رشته وارد نیست چندتا کتاب گرفته این کتاب ورداشته نقل کرده، یکی از این کتاب یکی از آن کتاب، خب این که همان شوخی معروف است، النقال کالبقال این که ارزش علمی هم ندارد در حد بقالی است عده ای شان نه سعی کردند در بعضی از مسائل خیلی هم مفصل مخصوصاً این کتاب های که من دیدم بعضی ها در اصول حالا یا قلم است یا تقریر است مثلاً دوره اول یا دوره دوم این آقا است ممکن است در یک مسأله ای خیلی هم کار کرده باشند، که چه گفت که چه گفت؟ هی ابداع احتمالات و کذا و این ها فرض کنیم من باب مثال ممکن است در یک مسأله ای مرحوم نائینی در تقریراتش سه صفحه نوشته ایشان مثلاً پنجا صفحه چهار صفحه در همان مسأله هست این، بالفعل وجود دارد نمی خواهم اسم ببرم لیکن نکته این است که انسان وقتی نگاه می کند حس می کند این شخص فقط رو این مسأله تمرکز کرده این را بررسی کرده، اقوال آراء قبلی ها بعدی ها، خودش هم ابداع

احتمالات کرده توجیهات کرده این مثلاً سی صفحه نائینی شده پنجا صفحه، من باب مثال عرض می‌کنم لیکن این یک مرحله این هم این هم بد نیست ولو در یک مسأله‌ای کار کرده باشد لیکن به نظر ما بالاتر از آن مرحله مرحله‌ای است که شخص کاملاً تو آن مسأله تو آن علم کار کرده از به قول آقایون باء بسم‌الله تا تمت تو آن مسأله دیده و در همه مبنی دارد که این‌ها غالباً دوره سوم و چهارم می‌شود مثل آقای خویی که مثلاً هفت دوره گفته حالا شش دوره کامل هفت دوره یا مرحوم نائینی مثلاً چهار پنج دوره، پنج شش دوره در این کل اصول در دست ایشان دیگر مبنی دارد در ریز اصول در مبانی مختلف مبانی الفاظ مباحث الفاظ جاهای مختلف مبنی دارد و این مبنی را یواش یواش جوری می‌شود بر اثر احاطه‌ای که در علم پیدا می‌کند آن مبنا را در تمام آن علم مراعات می‌کند این را ما اصطلاحاً اسمش را گذاشتیم مکتب عرض کردم کسی که مکتب اصولی دارد ممکن است تو یک تک مسأله‌ای یک آقای دیگر بیش از ایشان کار بکند اما ما خیلی برای ما آن پنجا صفحه خیلی اهمیت ندارد،

س: دومی می‌شود منظومه فکری، اولی

ج: نه مکتب است هنوز منظومه نشده، ببینید مکتب یعنی کسی که بر آن مسائل احاطه کامل دارد خوب دقت کنید از ابتداء آن علم تا انتهایش در هر مسأله نظر دارد چون وقتی فرض کنیم مثلاً دوره خارج دو دوره خارج رفته در دوره خارج خودش نظر ندارد شنیده نظرات را، اما وقتی خودش تدریس می‌کند نظر دارد در هر مسأله‌ای یعنی در هر مسأله تک تک مسائل دیگر الآن نظر دارد دو این مسائل را بهم مرتبط کرده، یک ساختمان فکری واحدی را توانسته در این علم ایجاد بکند این را من خود بنده سراپا تقصیر اسمش را مکتب گذاشتیم مثلاً مرحوم نائینی این طوره مرحوم آقاضیاء مرحوم آقاضیاء غیر از حالات مقالاتش این حاشیه‌ای که بر فوائد الاصول نائینی دارد به نظر من از بهترین آثار ایشان است چون این خلاصه عمر ایشان این حاشیه ایشان بر فوائد خلاصه عمر ایشان است یعنی در وقتی که آقاضیاء آقاضیاء است دیگر چند دوره اصول را گفته، کاملاً و به قلم خودش هم هست خیلی هم دقیق و لطیف است این حاشیه ایشان بر فوائد الاصول که در این چاپ جامعه مدرسین چاپ شده بسیار به نظر من البته نظر خود من این چون حاصل عمر است، بلی آقا؟

س: مبانی نائینی را هم منهدم می‌کند یا اشکال‌های مورد نظر

ج: زیاد زیاد نه کم، هم مبانی هم موردی هر دو و انصافاً مخصوصاً بعض جاها که می‌خواهد از استادش صاحب کفایه دفاع بکند چون گاهی جهات نائینی رد می‌کند کفایه را ایشان گاهی اوقات به خاطر دفاع، البته گاهی جهات هم می‌گوید بلی مراد استاد ما این است و این اشکال آقای نائینی وارد نیست لیکن من هم حرف استاد را قبول ندارم گاهی هم حرف نائینی را قبول می‌کند اما نه با تقریب نائینی، بالاخره به استاد اشکال دارد اما نه با تقریبی که مرحوم نائینی، این حاشیه ایشان بر فوائد الاصول مبین مکتب اصولی ایشان است فوائد اصول مبین مکتب فکری مرحوم، مبین مکتب اصولی نائینی است انصافاً در اصول در تک تک مسائل کار کرده در تک تک مسائل نظر داده بررسی کرده نتیجه گیری کرده بعد کل

این مسائل در ذهنش حاضر بوده توانسته این‌ها را بهم ربط بدهد، یک مبنای که فرض کنید در عوام است قبول کرده اگر بحث تعارض هم تأثیر داشته باشد حفظ کرده یعنی آن مبانی را در کل اصول حفظ کرده این را من بنده سراپا تقصیر اسمش را مکتب گذاشتیم.

یک بخش دیگری که پیدا می‌شود چون ما می‌خواهیم این مطلب را این‌جا الآن تلفیق هم بکنیم تا یک حدی نه زیاد، بحث منظومه است بحث منظومه این است که غیر از این که خودش یک مکتبی دارد این‌جا می‌آید مکاتب دیگر را هم در مقابل او قرار می‌دهد یعنی در حقیقت در اصول نه این که فقط خودش مکتب دارد خودش هم مکتب دارد نه این که خودش مکتب ندارد لیکن در عین حال می‌آید اصولی که در کل دنیای اسلام مطرح است قرار بدهد نه اصولی که خودش دارد نه اصولی که شیعه دارد اصول‌های دیگر اصول اهل سنت زیدی‌ها مثلاً فرض کنیم اگر داشته باشد دارند اصول دارند اما از خوارج من اصول ندیدم فقه دیدم اما اصول الآن یادم نمی‌آید داشته باشند از خوارج قواعد فقهیه هم دارند چرا دیدم اما اصول الآن تو ذهنم نیست یک اصولی مثلاً از این‌ها را بتواند همه را باهم در یکنواخت ببیند اضافه بر او بتواند این تأثیری را که این مسائل تو فقه گذاشته یا تأثیری که اصول به فقه پیدا کرده یا به حدیث پیدا کرده یا تو حدیث گذاشته یک حدیثی را قبول کردند به خاطر این که با این مبنی مخالف است یا رد کردند آن وقت این دو جور می‌شود این منظومه عبارت از این است که مجموعه‌ای آن‌چه که در این مسائل اصولی تأثیرگذار است ولو در اصول نباشد یا در اصول غیر شیعه باشد این تأثیرگذاری چون این به اصطلاح مخصوصاً این‌ها مجموعاً در احکام شریعت است با همدیگر ترابطی دارند این بیاید همه را در این‌جا نگاه بکند، این مسأله‌ای اصول را فرض کنید صاحب جواهر یک جور مطرح کرده فلانی یک جور مطرح کرده، ایشان خودش یک جور این می‌آید مجموعه را می‌بیند این مجموعه را دیدن که اسمش را ما منظومه گذاشتیم این را هم باز دو جورش کردیم یکی کردیم منظومه علمی مراد ما از منظومه علمی مجموعه‌ای آرائی که دخیل است در فقه در رجال در حدیث در تاریخ در همین مسأله‌ای که در اصول ایشان دارد و اصول غیر شیعه لیکن خود اقوال را بیاورد خود کلمات را بیاورد مثلاً و قال فی الجواهر که مربوط به همین مسأله است این آوردن کلمات و اقوال را بنده سراپا تقصیر اصطلاحاً اسمش را منظومه علمی گذاشتیم، منظومه علمی یعنی این که ایشان احاطه پیدا بکند به آنچه که در این مسأله اصولی و لوازم و اطرافش و حواشی‌اش گفته شده، یک منظومه علمی است که احاطه پیدا بکند بالاتر از آن را هم منظومه فکری اسمش را گذاشتیم.

در منظومه فکری، بحثی را که مطرح می‌کند راجع به این است که می‌آید همه جهات را می‌بیند و بعد این جهات را هم نقادی می‌کند، بررسی می‌کند تحلیل می‌کند ربط بهم می‌دهد یا از ربطش می‌اندازد می‌خواهد بگوید، این مثلاً صاحب جواهر در این مسأله با این قاعده اصولی گفته نه این ربطی به آن مسأله ندارد، ببین اصلاً رفت تو فقه یعنی می‌آید یک مجموعه‌ای که مربوط به اصول است در مجموعه کلمات، فرض کنید مثلاً لاضرر همین که الآن مثال زدیم این در حقیقت می‌آید می‌گوید فلان فقهاء از لاضرر این را فهمیدند این در حقیقت می‌آید، در بحث قاعده فقهی چون لاضرر جزو قواعد

فقه است در قواعد فقهی یا در مسأله اصولی یک مجموعه را می بیند بعد این مجموعه را هم نقادی می کند بعد بهم ربط و ضبطش می دهد بعد یک مبنای متکامل از مجموع شان به دست می آورد یک نتیجه گیری، مثل همین نتیجه گیری که من الان کردم که به ذهن من می آید که فی الاسلام در قرن دوم اضافه شده و این اضافه ضرر ندارد خوب دقت کنید چون این اضافه هم نبود فی الاسلام بود، یعنی خوب دقت کردید چه می خواهم بگویم این اسمش وضع نیست به قول آن آقا گفت که حدیث جعل کرده بوده در فوائد در فضائل قرآن بهش گفتند این ها حدیث است؟ گفت نه من خودم جعل کردم، گفتند آخر پیغمبر من کذب، گفت من کذب علیه نگفتم، من کذبت له، من به نفع او که مردم قرآن بخوانند به جای کتاب تاریخ یا به قول امروزی ها بنشینند فیلم سینمای نگاه بکنند بنشینند قرآن بخوانند گفتم سوره فلان، ببینید،

س: گفته بود نگفته تو دلش که گفته،

ج: تو دلش گفته حالا،

س: تو دلش گفته،

ج: بلی آقا

س: این منظومه داشته،

ج: بلی منظومه، این در ذهنش بوده که این مطلب دقت می کنید این در حقیقت خوب نکته را دقت کنید، و لذا ما اصلاً بعضی از احادیث را چون حالا به مناسبت متن، اگر شاید فرصتی بشود بعضی از شواهدش را عرض بکنیم، یک مقداری در احادیث عمار ساباطی که معروف است به کثرت شذوذ ما آن جا به ذهن مان این رسیده که بعضی از نکاتی که در عبارت عمار ساباطی آمده و منشأ شذوذ شده، خوب دقت کنید این از شبیه همین فی الاسلام است یعنی این مفاد بوده این مراد بوده گفته نشده اما مراد این است «آ چیزی را که مراد بوده مثلاً فرض کنید مرادش اطلاق بوده چه حالا عقد بیع باشد عقد مثلاً مرادش یا اجاره باشد یا فلان، حالا در روایت دارد که پیغمبر رباء را در عقد بیع قرار داد یک روایتی نقل می کند ایشان که جعل رسول الله فی العقد بعد عمار می آید اضافه کند سواء کان بیعاً او اجاراً این آن اطلاقی که در حدیث بوده اطلاقه بهش تصریح کرده،

س: این مدرج نیست؟

ج: مدرج نیست، اجازه بدهید بنده سراپا تقصیر به ذهنم رسیده که کتاب عمار ساباطی اصل این در متن ما این را می گویم نحوه کتاب تألیف کتاب آثار مؤلف این ها خیلی تأثیرگذار در متن است ما بعضی از متونی که از عمار ساباطی هست که خیلی مشکل درست کرده اصلاً تناقض دارد صد و ذیل حدیث، ما گفتیم آقا اصلاً توجه نشده هیچ تعارضی هم باهم ندارد، این آمده چرا؟ چون نکته این بوده که عمار ساباطی حدیث صرف نبوده کتب بنی فضال حدیث صرف بودند و کتاب عمار ساباطی با فقه ممزوج بوده، آن گفته در روایت فی العقد شواهد و قرائن خارجی عقد یعنی عقد بیع، این مثل ای وضوء اطهر من الغسل دقت کنید، این ای وضوء اطهر من الغسل خب ما الان داریم اما شیخ طوسی می گوید مراد با

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

پنجشنبه: ۲۵/۰۸/۲۰۲۲ - ۰۳/۰۶/۱۴۰۱

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث

صفحه ۱۸

جلسه: ۲

شواهد اگر بود اتمن الغسل غسل یعنی جنابت در شرح حدیث در تهذیب می گوید یعنی غسل جنابت دقت کردید، یکدفعه انسان حالا شیخ می آید متن حدیث را نقل می کند ای وضوء اتمن الغسل بعد می گوید اقول مراد به غسل جنابت فتوای اصحاب هم همین است غسل جنابت ایشان آمده چه کار کرده ای وضوء اطهر من غسل جنابه، آنی که در ذهن بوده ورداشته در متن روایت آورده،

س: شرحش را گفته

ج: شرح نیست آن فهم خودش را از روایت که شیخ طوسی هم فهمیده لفظی اش کرده،

س: به این می گویند چه حدیثی؟

ج: این مدرج است ببینید، نه مدرج عبارت از این است که یک مطلبی را اضافه بکند، کلام خودش، این جا مراد را تصریح کرده،

س: خب این هم اضافه کرده؟

ج: نه اضافه نیست یعنی آن مطلبی که نمی دانم روشن شد نکته ای مثل همین لاضرر و لاضرار فی الاسلام این به لفظ آورده، نائینی هم

س: خب پس مدرج چه است؟

ج: نه مدرج این است که فرض کنید مثلاً آن حدیثی که خواندیم فانها لا تترك الصلاة بحال، این عبارت مال امام نیست کل این عبارت این مدرج است، فانها لا تدع الصلاة یا لا تترك الصلاة بحال این مدرج است احتمالاً چون من ندیدم کسی هم الآن تو ذهنم نیست کسی غیر از من گفته باشد آن وقت این لا تدع الصلاة شد لا تترك الصلاة به صیغه مؤنث انها یعنی مستحاضه یعنی مستحاضه در جمیع اقسامش نماز را می خواند این حدیث زاره است این شد لا تترك الصلاة بعد شد الصلاة لا تترك بحال شد یک قاعده، این شد یک متن فقهی که الصلاة لا تترك بحال با این که ما همچون متن فقهی نداریم اصلاً لا تترك بحال نداریم، فانها لا تترك الصلاة به صیغه معلوم بوده این فانهاش افتاده شده لا تترك الصلاة بحال تازه این متن را هم اگر بیاریم من توضیح مدرج است یعنی کلام زاره است اصلاً این جزو حدیث نیست یک مشککش این است که جزو حدیث نیست یک مشککش هم در متن تصرف شده شناخت این خصوصیات متن روشن شد،

س: پس یعنی این که تصرف بشود می شود مدرج؟

ج: مدرج اما آن جا چه کار کرده آمده گفته شیخ طوسی می گوید مراد از غسل غسل جنابت است مراد از غسل غسل جنابت است حالا این را ما نداریم مثال می خواهم بزنم، الآن ما نداریم به عکس ما یک روایت از عمار به نظرم عمار ساباطی هم باشد که می گوید مجزی است غسل وضوء و جمعه و این ها همه از وضوء مجزی است به عکس است لیکن علی ای حال مرحوم شیخ این در حقیقت مرحوم عمار ساباطی حالا مرحوم نامرحوم، من به نظرم اصلاً کتاب عمار کتاب فقهی فتحیه بوده، ببینید منظومه فکری چه است و لذا شاید در آن روایتی که به امام عسکری عرض شده که سئلنا عن

کتاب بنی فضال اسم کتاب عمار نیست، و این منظومه فکری این است یعنی ما مجموعه امور را دیدیم مجموعه شواهد تاریخی می گوید سنلت عن کتب فنی چون آن حدیث صرف است
ش: آن را رووا

ج: خذوا ما رووا و ذروا ما رأوا تأمل کردید از کتاب عمار با این که عمار فتحی است دیگر مثلاً رئیس فتحیه است از کتب عمار سؤال نمی کند راجع به کتاب های عمار صحبت های دیگر هم هست انشاء الله بعد عرض می کنم آن وقت اگر این باشد خیلی از شدودی که ایشان نقل می کند مثلاً می گوید اگر نمازش تمام شد درست است آن وقت عمار دارد ولو ذهب الی السن بیاورید ولو ذهب به نظر من این را اضافه کرده یعنی بدون هم درست بود اطلاق داشت، متوجه هستید چه می خواهم بگویم ولو ذهب الی السن را اضافه کرده خب از آن ور هم گفتند نمی شود ذهب الی السن کجا؟ این نماز مثلاً اشتباه کرده، می خواهد نماز بعد وصل بکند ولی ذهب الی السن معنی ندارد روایت عمار شاذ است حالا من چندین مثال از روایت عمر می آورم که طبق این تصور ما با بررسی متن معلوم می شود اصل روایت چه بوده و این مشکل نداشته یک متن فقهی بوده اصلاً کتاب عمار سبابی یک متن فقهی بوده نه فقه صرف بوده مثل من لایحضره الفقیه هم فقه است هم روایت است، فقه و روایت باهم است این یک متن فقهی بوده روایت را آورده بعض جاها خودش اضافات دارد خودش تصرفات دارد.

س: که می گویند صدوق بعض جاها روایت را متنش را تغییر داده، بعید نیست خب این،

ج: آن را هم ما توضیحش را می دهیم عرض می کنیم صدوق در من لایحضر بعض جاها روایت را متن را تغییر داده،
س: روایت چیز است دیگر و روی عنه عمار ان من سلم فی رکعتین من الظهر و العصر و المغرب و من العشاء الی آخره
ثم ذکر فالیبنی علی صلاته،

ج: فالیبنی

س: فالیبنی علی صلاته ولو بلغ الصین،

ج: ولو بلغ الصین،

س:

۲۶: ۶۵

ج: این یبنی علیه اطلاق داشته اطلاق را ورداشته بیان کرده حالا به عکس باید گفت اطلاق ندارد یعنی جای که امکان دارد یعنی یاد شماست دو رکعت نماز ظهر دو رکعت امکان اتصالات یبنی علیه، این گفته یبنی علیه آن ولو بلغ الی الصین که در آن زمان بلوغ به سین تقریباً پنج سال تو راه بودند آخر یک قصه ای عرض کردم دارد که گفت که اهل کجا هستی در مکه، گفت اهل بصره هستم گفت اهلاً بجیران الله شما همسایه هستید، گفت آقا بابا چه همسایه بصره کجا مکه کجا؟ گفت من از چین آدم از خطا و ختم آمدم پنج سال قبل از خانه ام در آمدم دیشب رسیدم مکه پنج سال تو راه بودم تا

رسیدم مکه، پس شما جیران الله هستید بصره، حالا بگویم یعنی دقت کنید ولو بلغ الی الصین یعنی بعد از پنج سال یادش بیاید که نماز را خوانده حالا به این معنی بگیریم پشتش دو رکعت دیگر اضافه کند خب این حرف عجیب غریب است دیگر، من به نظر می آید مشکل این است این ولو بلغ الی الصین اخذ به اطلاق کرده این اطلاق غلط است این اطلاقی که فهمیده غلط است مثل ای وضوء اطهر من الغسل اخذ به اطلاق کرده این ولو بلغ الی الصین در حقیقت عمار می خواهد بگوید مراد این است که ولو فاصله ولو بلغ الی الصین اصلاً این قابل تصور نیست بلغ الی الصین سه سال چهار سال بعد یادش آمد نماز ظهر را دو رکعت خوانده پشت آن، آن وقت دو رکعت دیگر را بهش اضافه کند یا مغرب را دو رکعت خوانده پشتش یک رکعت دیگر بهش اضافه خب خیلی واقعاً یک حرف عجیب و غریبی است یعنی انصافاً من به ذهنم می آید این روایت عمار هی می گویند شاذ شاذ روشن شد چه می خواهم بگویم، این انشاء الله عرض می کنم اصلاً ما یک بحثی را انشاء الله در متن مفصلاً مورد تعرض که اصلاً متون روایات افراد را به همان افراد حساب می کنیم این هم یک فصلی مثلاً متون روایت عمار را رو عمار حساب می کنیم متون روایت سکونی رو سکونی است متون روایت زراره رو زراره است یعنی ما معتقدیم این یک امر تصادفی نیست ما لاتنقض الیقین بالشک را فقط تو روایت زراره داریم خب اگر امام فرموده کسی دیگر هم نقل می کند، لذا اصلاً ما در بحث این که چرای قضیه چون لاتنقض الیقین بالشک که مرحوم شیخ طوسی نقل می کند سه تایش را نقل می کند سه تایش را شیخ صدوق نقل نمی کند هیچ کدامش را نقل نمی کند کلینی هم دوتاش را نقل نمی کند با این که کاملاً واضح است از کتاب حریز است کتاب بسیار، لیکن تأمل نشده اصحاب ما، مرحوم شیخ از آن نسخه معروف حریز که در قم بوده که نسخه ابراهیم ابن هاشم است نقل نمی کند از نسخه حسین ابن سعید نقل می کند حالا کتاب حسین ابن سعید مشککش چه بوده مصنف بوده، خب صدوق دارد می گوید و لم قصدی فی هذا الكتاب قصد المصنفین، من این کتاب قصد من قصد مصنفین نیست خوب دقت کنید مصنفین همه را می آورد حالا ببینید صدوق چقدر دقیق است حدیث دوم زاره صحیح دوم زاره صدوق تو فقیه نیاورده تو علل الشرایع آورده،

س: چون آن مصنف است اما این

ج: آن منصف این خیلی دقت است یعنی یک معلوم می شود قدامی اصحاب ما یک دقت های عجیبی داشتند فوق العاده عجیب است همین حدیث را، گفت قال قلت و لم ذلک قال لانه کان علی یقین این چون لم توش دارد لانه دارد، تو علل الشرایع یعنی اگر آقایون تأمل می کردند چون آقایون نگاه نمی کنند تاریخ مسأله را می فهمیدند که این نکته ای دارد، حالا جهت لفظی و متنی کلمه لاتنقض الیقین را فقط زراره دارد احتمال دارد که این کلمه را زراره چون زراره تفقه علی ید حکیم ابن عتیبه به اصطلاح احتمال دارد یک اصطلاح فقهی بوده گرفته ایشان مضمون را از امام صادق گرفته با اصطلاح فقهی آورده چون این بحث را الآن عرض کردم خدمت تان ما اصولاً این حدیث لاتنقض را در قرن دوم در کتاب حسین ابن سعید داریم در قرن سوم نه کلینی آن را آورده دوتای اول مخصوصاً اولی که خیلی مهم است و هر سه را هم صدوق نیاورده، کلینی دوتا را نیاورده صدوق سه تا را نیاورده، تصادفاً سومی که کلینی آورده شبیه استصحاب در رکعات است

یعنی اخذ به اقل است که آقاییون هم جواب دادند که ما، حالا آن سومی‌اش هم مشکل دارد ببینید در منظومه فکری آمدیم ما مضمونش را هم نگاه کردیم عمل اصحاب را هم نگاه کردیم تاریخ را هم نگاه کردیم دقت کردید بعد آمدیم گفتیم این تعبیر جای دیگر نیامده از طرف دیگر اهل سنت یقین لایزال بالشک، یا از تعبیر دیگر اهل سنت القین لایزول بالشک، س: کلمه نقض نیست دیگر نمی‌شود

۷۰: ۳۱

ج: دقت کنید، الآن در کتب اهل سنت به عنوان یک قاعده از این قاعده هم ده دوازده تا فرع یعنی ده دوازده قاعده فقهی در آوردند نه یکی که من در بحث استصحاب به خلاف آقاییون مجموعاً جمع کردیم حدود هفده هجده قاعده از لاتنقض به همین معنی با اضافات اهل سنت حالا ببینید دقت کار را باز توجه بفرمایید ببینید اهل سنت لایزال لایزول گفتند زوال یعنی معدوم شدن، اما در روایت زراره لاتنقض آمده مرحوم شیخ در رسائل دارد که نقض به معنای شل شدن است نه به معنای زوال البته در لغت عربی نقض به معنای از بین بردن هم هست اصلاً تناقض دیگر، تناقض یکی یکی دیگر را از بین ببرد یعنی به عبارت اخری در حقیقت توی نکته لفظی هم در کلمات اهل سنت لاتنقض نیامده لیکن ظاهراً مرادشان از نقض زوال است اما در کلمات شیعه در روایت زراره لاتنقض آمده که سست شدن نه

۷۱: ۴۲

الحبل شیخ این مثال را یعنی ریسمان را از هم باز کردم شل شد که آدم بتواند پاره‌اش بکند نقضت را به معنای شل کردن گرفته، خیلی عجیب است این،

س: کالتی نقضت غزلها

ج: کالتی نقضت من بعد قوه انکالاً، خب این خیلی نکات فنی دارد آن وقت این می‌آید تو اصول زوال یک مطلب است نقض به معنای سست شدن یک مطلب است دیدم یکی از این آقاییون ابازی‌ها یک کتابی در لاضرر نوشته نوشته اهل سنت دارند الضرر لایزال این آقا نوشته فرق نمی‌کند بگوییم الضرر لایزال یا لاضرر و لاضرر نوشته فرق نمی‌کند یکی است الضرر و یزال بازهم ملتفت نشده این برای، من می‌خواهم مثال بزنم که متن آن ظرافت‌های که در متن هست، آقاییون علمای ما اهل سنت خوب دقت کنید در قرن اول دوم به لاضرر تمسک کردند برای اثبات، به لاضرر تمسک کردن برای مثلاً گفتند اگر شما یک چیزی را خریدین گرانتر از قیمتش بود و نمی‌دانستید چون ضرر است پس شما خیار دارید لاضرر و لاضرر خیار دارید حق خیار دارید یا حالا غبن، اصطلاحاً اسمش را گذاشتند خیار غبن مثلاً اگر مثلاً در حال نماز برای سجده شما ضرر برای بدن‌تان دارد بقیه نماز را بخوانید لاضرر و لاضرر ببین دقت کنید نکته فنی چه است؟ آن‌ها می‌گفتند لاضرر سجده برای شما ضرر دارد لاضرر بر می‌دارد پس شما بقیه اجزاء نماز را بخوانید بقیه‌اش را لذا در حقیقت اگر دقت بکنید مفاد لاضرر اثبات می‌شود هدف این بود،

س: قدما این جور می‌گفتند

ج: این در تفکر اهل سنت، اصلاً سنی‌ها عرض کردم برای فقه آن مجموعه فکری آن وقت لذا این‌ها آمدند گفتند که مراد علمای علمای متأخر ما یعنی بعد از وحید و این‌ها تقریباً دقیقاً نمی‌دانم اولین این‌ها آمدند گفتند که هی عبارتی دارند آقایون یک کمی همچون مغلق است عبارت من عبارت را توضیح دادم که مراد از لاضرر یعنی لاضرر غیر متدارک ضرر غیر متدارک در اسلام نیست ضرر غیر، یعنی چه؟ یعنی من ضرر را تدارک می‌کنم یعنی اگر به شما بگویم سجده نکن خب این درست است اما من به شما چه می‌گویم می‌گویم نماز بخوان بدون سجده، تدارک می‌کنم، من می‌گویم وضوء برایت ضرری است وضوء نگیر اما تدارک می‌کنم می‌گویم تیمم بگیر این تعبیر آقایون، و لذا هم آقایون بحث کردند که آیا مراد لاضرر غیر متدارک است، یک بحث‌های کردند ما عرض کردیم این بحث‌ها خیلی فایده ندارد نکته فنی این نکته است آیا لاضرر مفادش نفی است این اشکال شیخ انصاری و دیگران که مفاد لاضرر نفی است مفاد حدیث رفع نفی است مفادش اثبات نیست مشرع نیست یک اصطلاحی دارند یعنی مفاد لاضرر شما حق ضرر ندارید سجده نکنید اما شما مکلف به بقیه نماز هستید این دلیل دیگر می‌خواهد فرض کنید استعمال آب برای دست چپ‌تان فقط ضرر دارد برای بقیه ضرر ندارد این مفاد لاضرر است که شما دشت چپ واجب نیست بشورید خب خیلی خوب دست چپ نشوید بقیه وضوء را انجام می‌دهید یا نه؟ تا حالا نمی‌دانم دقت کردید فقهاء فهمیده بودند بقیه را انجام بده، اشکال شیخ این شد که این لاضرر معنایش این است که مشرع باشد شما تکلیف به بقیه اجزاء دارید، اسمش گذاشتند غیر متدارک اسمش را گذاشتند، آن وقت ایشان دقت نکرد آن‌که می‌گوید لاضرر این در حقیقت اگر باشد ظاهرش فقط نفی است آن‌که می‌گوید الضرر یزال آن مرادش اثبات است ضرر را بردار، ببینید آن مرادش اثبات است شما وضوء را بگیر ضرر را بردار یعنی شما تکلیف دارید به برداشتنش نه این‌که تکلیف دارید به این‌که اگر ضرر بود آن حکم نیست این بین این بین این دوتا شما اگر یک معامله‌ای کردید مثلاً شیء که قیمتش هزار تومن است ده هزار تومن جهلاً به شما فروخت، این ضرر را بردار الضرر یزال من حکم می‌کنم که این ضرر را باید از بین ببری، چطور از بین می‌بری با حق خیار لذا مفاد الضرر یزال مشرع است به مشرع نزدیک است لاضرر نه نفی است فقط صرف نفی است فرق است بین الضرر یزال با لاضرر این همان نکات متنی است که عرض کردم آن نکته‌ای را که عرض کردم در باب متن باید کاملاً لاتنقض هم همین طور لاتنقض اهل سنت نقض را به معنای زوال گرفتن خب این‌جا این نکته‌ای بحثی که الآن ما داریم وقتی می‌بینیم حدیث لاتنقض منحصراً در حدیث زراره آمده، عرض کردم یک نسخه‌ای از حدیث اربعه مأه هست که در اختیار صاحب تحف العقول بوده فان یقین لاینقص بالشک این را داریم اما در کتاب فقیه چون آن هم متن را کامل آورده در کتاب فقیه حدیث اربعه مأه را کامل آورده، البته اربعه مأه نیست سه صد و هشتاد و چهار، پنج‌تاست چهار صد کلمه نیست در آن‌جا دارد فان یقین لایدفع بالشک، ما غیر از این مورد اصلاً کلمه لاینقص نداریم البته مضافاً به نکته‌ای دیگری که الضرر لایزال قطعاً نفی است یقین لایزال، یقین لایزال قطعاً نفی است اما لاتنقض یقین احتمالاً نهی هم باشد لاتنقض به صیغه نهی بخوانیم حالا من نکته را می‌خواهیم این بگویم، آیا ممکن است چون الآن من خود من نمی‌دانم چرا علمای ما در قرن چهارم

حدیث را نیاوردند، عرض کردیم قرن چهارم دوتا تنقیح دارد اولش کلینی آخرش هم مرحوم صدوق وقتی این جا می آییم می بینیم نه صدوق حدیث آورده و اعجب این است که صدوق حدیث را توی مصنف آورده توی کتاب اصلی نیاورده، تو علل الشرایع آورده تو فقیه نیاورده، آن وقت حالا همین جور دنبال قصه حالا که دیگر وارد این بحث شدیم این جا، آن وقت نکته کجا شد؟ مرحوم شیخ طوسی این حدیث را آورده از کتاب حسین ابن سعید کتاب حسین ابن سعید مصنف است نجاشی هم دارد و صنف شیخ هم صنف، اصلاً کتاب مصنف است کتاب حسین ابن سعید البته نجاشی در ترجمه حسین ابن سعید آورده، ترجمه حسین ابن سعید ندارد نجاشی برادر هم اند، دقت فرمودید حالا در کتاب مصنف آمده در کتاب نسخه اصلی که مال ابراهیم ابن هاشم بوده ما شواهد قطعی داریم که در آن جا بوده قبول نکردند چرا قبول نکردند؟ آیا ممکن است به خاطر متن، این بحث متن است، چون این ها این متن را در روایت دیگر اهل بیت ندیدند احتمال دادند که این نقل به مضمون از زراره باشد از این که این سه تا روایت این یک بحث که حالا بحث متن است یک بحث دیگر این است که از زمان شیخ طوسی خوب دقت کنید چون نمی خواستم الآن وارد نمی شوم از زمان شیخ طوسی که بحث را از فهرست می برد رو رجال وقتی آمدند بررسی کردند حدیث دوم را گفتند این هم سندش معتبر است پس، حالا این حدیث را از علل الشرایع بخوانید، حالا لانک کنت علی یقین، این حدیث زراره را بخوانید به نظرم سندش در آن جا معتبر است حالا تو ذهنم این طور است، الآن دقیقاً تو ذهنم حضور ذهن ندارم دقت کنید بعد که آمدند بررسی کردند گفتند روی الصدوق فی الصحیح یعنی آنچه که در قرن پنجم، حالا نکته اساسی را می خواهم بگویم تغییر پیدا کرد جنبه فهرستی ۶۰:۱۰

جنبه رجالی در جنبه فهرستی فرق بین اصول و مصنفات بود در جنبه رجالی راوی را نگاه می کردند،
س: در این جا چه است؟

س: ابی رحمه الله قال حدثنا علی ابن ابراهیم عن ابیه عن حماد عن حریر عن زراره،

ج: همان حدیث سند مشهور قم است دیگر خب، روشن شد چه می خواهم چون این نکات فنی است

س: معلوم است فهرست این چه است؟

ج: فهرستی، صدوق قبول نکردند،

س: آخر نیاورده

ج: عرض کردم نفی را پیدا، شاید یک نکته اش این بوده که لفظ لاتنقض جای دیگر نیامده،

س: بحث فقه رسیده می شود

ج: نه یعنی حدیث متن حدیث از اهل بیت نیست متأثر به فتوی زراره است ببینید من یک مختصر بگویم یک کلمه ای تاریخی بماند بحث های فهرستی در حقیقت بررسی میراث های ما به عنوان روح تاریخ است بحث های رجالی خود تاریخ است فرق این دوتا باهم این است بحث فهرستی می آید تا روح این تاریخ میراث را نگاه می کند بحث رجالی رو افراد

حساب می‌کند این یک نکته، بحث رجالی تاریخ است بحث فهرستی روح تاریخ است بحث‌های رجالی نتیجه‌اش به خاطر عدم کتابت حدیث از عدم تدوین سنت است چون اجازه تدوین ندادند نوشته نشد لذا بعد مجبور شد روی افراد حساب بکنند ریشه در عدم کتابت بود بحث‌های فهرستی به عکس چون امیرالمؤمنین خودشان نوشتند امام صادق هم تأکید کرد اکتب و بُثْ علمک فی الناس ریشه‌اش شد آن کتابت شاخه‌اش شد فهرستی، آن ریشه این هم شاخه، آن‌جا به، لذا یکی از نکات مهم در بحث‌های فهرستی اهل سنت، چون نداشتند نوشته‌ها را از صحابه لذا نرفتند تو آن بحث جلو نوشتارها را گرفته بودند، نوشتار نداشتند رفت تو آن بحث امام صادق بنا بر قولی راجع به عبیدالله حلبی دارد مرحوم نجاشی دارد قیل البته تو یک‌جا دارد که به نظرم شیخ دارد که عرضه علی الصادق یا به عکس نجاشی می‌گوید و قیل عرضه علی الصادق چون خیلی هم روشن نیست بالاخره عرضه ام لا؟ که امام صادق فرمودند اُ تری لمثل هولاء، اُ تری لهولاء مثل هذا الکتاب؛ یک کتاب حدیثی فقهی مثل این کتاب تو دارند یا نه؟ کتاب حلبی چون کتاب موطأ بعد از وفات امام صادق است صد و پنجا تدوینش است اولین کتاب آن‌ها موطأ است دیگر موطأ هنوز نوشته نشده بود یک همچو کتاب جمع و جوری آن‌ها دارند یا ندارند؟ حالا دقت کردید چه شد پس بنابراین ما این‌جا چندتا نکته با همدیگر ضمیمه کردیم یکی از زمان شیخ بحث از اتجاه فهرستی خارج شد رفت اتجاه رجالی تو اتجاه رجالی دیگر فرق نگذاشتند تو اصول باشد یا مصنفات، این‌ها خیال کردند من وقتی می‌گویم فهرست یعنی فهرست اصحاب نه، نکات بسیار فراوانی دارد، حالا انشاءالله اگر شد در همین بحث و الا،

س: شیخش قبول نکرده ابن ولید هم قبول نکرده،

ج: این ابن ولید قبول نکرده، کلینی هم قبول نکرده،

س: می‌شود فهرستی دوباره

ج: چون روح تشیع است

س: خب همین دیگر

ج: حالا نکته‌اش چه بوده؟ چه نکته‌ای داشته ممکن است من خودم نکاتی به ذهنم بیاید ممکن است اما فعلاً بنا براین است که بگویم فعلاً نکاتش را نمی‌دانیم فعلاً خیلی روشن نیست برای ما، به هر حال این یک نکته‌ای آن وقت خوب دقت بکنید ما وقتی راجع به آقای خویی صحبت می‌کنیم آقای خویی فرض کنیم قائل به حجیت خبر شده تعبداً به خاطر سیره عقلاء ما می‌خواهیم این را بگویم آقای هم در حقیقت مقلد شیخ است به این معنی مقلد است روشن شد یعنی ایشان هم بحث را از فهرستی خارج کرد کرد رجالی اگر بحث شد رجالی این حدیث صحیح است پیش صدوق هم صحیح است لذا آقای خویی وقتی این حدیث را بررسی می‌کند فرقی بین من لایحضر و خصال و امالی نمی‌گذارد همه را به یک دست نگاه می‌کند این بحث رجالی است.

الآن این مثال بسیار بارز صدوق قبولش نکرده نیاورده تو کتاب من لایحضر لیکن در کتاب ابراهیم ابن هاشم بوده، یکدفعه مثلاً در نسخه ایشان نبوده سند ایشان کاملاً صحیح است ابی عن علی ابن ابراهیم عن ابیه، ابراهیم ابن هاشم قطعاً تو، و این نسخه از نسخه بسیار صحیح است که در قم آمده چرا ابن الولید قبول نکرده عرض کردیم این دو نفر تنقیح بسیار خوبی از احادیث اهل بیت دادند یکی کلینی یکی ابن الولید ابن الولید متوفای سه صد و چهل سه است چهارده سال، سیزده چهارده پانزده سال بعد از کلینی است کلینی بنابر مشهور سه صد و بیست هشت و بیست و نه است، غیر از این هم گفته شده احتمال داده شده، بیست و چهار مثلاً احتمال بیست و چهار هم داده شده حالا به هر حال ببینید این دوتا را من عرض کردم کراراً عرض کردم یک نکته تاریخی را این نکات تاریخی همیشه پشتوانه علمی باشد کلینی نقش بسیار مهمی در احادیث و اسانید دارد اسانید را اصطلاحاً ما در حدیث به کار می‌بریم مرحوم ابن الولید تأثیر بسیار زیادی در کتب و اجازات دارد اگر به کتاب باشد اجازه گرفتیم، اگر حدیث باشد البته خود کتاب کلینی هم عده‌اش ولو به حسب ظاهر سند است در واقع اجازه است همین که می‌گوید علی ابن ابراهیم عن ابیه عن حماد عن حریر این اجازه است طریق ایشان به کتاب حریر است لیکن چون برخورد روایی باش کرده ما اسمش را گذاشتیم اسانید و لذا ما دوتا چیز داریم اسانید و روایات، اجازات و کتب و طبیعتاً این‌ها هر دو را داشتند اما الآن آنی که الآن دست ما داریم، آنی که الآن دست ماست مرحوم کلینی نقشش در اسانید و روایات است کلینی نقشش در اجازات و کتب خیلی ضعیف است فکر می‌کنم در کتاب نجاشی پنج مورد اگر باشد که بگویند خبرنا محمد ابن یعقوب نه خود نجاشی با واسطه، پنج تا یا شش تا یا چهارتا، یک چیز این جوری نقش کلینی در اجازات و کتب خیلی ضعیف است ابن الولید دقیقاً به عکسش است، البته به ضعف ابن الولید روایت هم دارد، به ضعف ایشان نیست اما در الآن برای ما آنچه که برای ما رسیده نقش مرحوم ابن الولید در اجازات و کتب است همین فهرست شیخ و فهرست نجاشی پر از ابن ولید است و من فکر می‌کنم فکر می‌کنم با این تنقیحی که این‌ها کردند مشکلی در این روایت داشتند نه این که در کتاب ابراهیم ابن هاشم، اختیار نکردند قبول نکردند لیکن حسین ابن سعید چون مصنف بوده آورده مثل این که صدوق هم در علل الشرایع چون مصنف بوده آورده روشن شد آنچه که در این جا پیدا شد قرن پنجم شیخ خط را عوض کرد از فهرست زد به رجال، رجالی که بررسی کرد

۸۷: ۳۵

علل الشرایع سند صحیح است راست هم است علل الشرایع و این شیخ که رحمه الله این کار را شروع کرد دیگر زمان علامه اوجش رسید یعنی کاملاً دیگر جا افتاد بعد رسید یعنی در حقیقت وقتی ما می‌گوییم مقلد به این معنی این‌ها توجه نکردند که از فهرستی برگردانده بودند به رجال همین حدیث واحد خیلی مثال روشنی است در فقیه صدوق قبولش نکرده توی علل الشرایع آورده و در فقیه هم تصریح می‌کند که من در این کتاب مصنف نیست این کتاب این که تصریح خود ایشان است پس اگر ما می‌گوییم مقلد به این معنی البته خب ممکن است شما بگویید که فرض کنید من باب مثال یک مثال دیگر هم می‌زنم چون این هم خیلی تأثیرگذار است مرحوم علی ابن، وقت گذشت دیگر حالا دیگر،

س: اصلاً از موضوع خارج شدیم

ج: بلی نه چون نه سعی کردیم بازهم در متون باشد در بحث متن مرحوم

س: حالا این که شیخ چرا این کار را کرده هم خودش یک بحث مستقلی است که چرا شیخ از فهرست رفت تو رجال ج: در آن بخشی که مربوط به شماس است، نه این نکته را خوب ببینید آقا ما کتاب علی ابن جعفر داریم نسخ متعدد دارد یک نسخه اش نسخه ای است که نوه ایشان عبدالله ابن حسن عبدالله بن حسن بن علی ابن جعفر نوه اول ایشان هم هست عبدالله، ایشان از مدینه آمده قم آورده با خودش، دو نسخه آورده حالا من شرح نمی خواهم بدهم عبدالله ابن جعفر حمیری که از مشایخ و از اجله مشایخ است این هر دو نسخه را تو قرب الاسناد آورده دوتا نسخه از کتاب عبدالله این نسخه که عبدالله نوه علی ابن جعفر آورده کلینی ازش نقل نکرده صدوق هم ازش نقل نکرده چراش را هم حالا ما نمی دانیم چه نکته ای داشته که از این نوه نقل نکرده تصادفاً دو نسخه بسیار خوب در قم بوده که غالباً این بزرگان از آن های که نسخه موسی ابن قاسم بجلی کوفی که ما به اسم نسخه کوفی گذاشتیم یکی هم نسخه مرحوم عمرکی ابن علی بوفکی نیشابوری که نسخه خراسانی است هم کلینی از این دو نسخه نقل می کند هم صدوق از این دو نسخه، بسیار خوب از او نقل نکرده، خب اگر ما به نحو فهرستی برخورد بکنیم مشکل این است که روایات کتاب عبدالله ابن حسن تلقی به قبول نشده نسخه ایشان تلقی به قبول مثل کلینی مثل، خب مرحوم شیخ طوسی هم به تبع کلینی نقل نکرده دیگر، این جا فهرستی است، بعدها که بحث رجالی شد مثل آقای خویی فرمودند عبدالله ابن حسن توثیق نشده این نوه توثیق نشده ایشان هم نقل نکرده، آقای خویی هم قبول نمی کند چرا چون عبدالله ابن حسن توثیق نشده، خوب دقت می خواهم نکته را دقت کنید شما چرا این جا نمی گوید؟ آقای خویی مقلد مثلاً کلینی باشد خب کلینی هم قبول نمی کند صدوق هم قبول نمی کند،

س: رو جهت دیگر قبول نمی کند

ج: احسن این نکته روشن شد من می خواهم بگویم نگاه نکنید اگر نتیجه یکی شد یعنی تقلید اشتباه نشود، این جا آقای خویی نه از کلینی تقلید کرده نه از صدوق تقلید نیست توش، رو یک مبنی بوده این نسخه ای که در اختیار داشتند مقابله کردند آن نسخه قابل اعتماد بود توی این نسخه شبهه داشت حالا چه شبهه ای بوده آن بحث دیگری است، از آن نسخه قابل اعتماد نقل کرده آقای خویی هم از راه دیگری وارد شده اصلاً از این ور از باب این که از نظر رجالی ضعیف است توثیق نشده، از این جهت از ایشان نه، دقت کردید نتیجه اش یکی شده اما ما این را مقلد نمی دانیم خیلی نکته لطیفی است اما این که بیاید بحث رجال فهرستی را عوض بکنند این را ما می گوئیم مقلد این که در قرن چهارم بحث ها فهرستی بوده یک دفعه آقای خویی، شیخ عوض می کند می کند رجالی خوب شما شاید بگویید چرا این جا را می گوئید مقلد شاید آقای خویی نظرش این است که من ادله حجیت خبر را نگاه کردم خبر ثقه حجت است خیلی خوب پس این تقلید نیست ببینید ما سرش را اصطلاحاً در این می بینیم شاید شما هم بگویید تقلید نباشد اصطلاحاً در این می بینیم که ایشان توجه نکرده که این حدیث در یک برهه ای مورد قبول نبوده مشکل داشته و آن نکته فهرستی بوده در مقابله فهرستی با رجالی

در رجالی قبول شده، اگر می خواهد که تقلید نباشد باید بالاستقلال نظر بدهد دقت می کنید چون اصلاً متعرض آن قسمت نداشتند اصلاً و ابداً متعرض آن قسمت نشدند، اصلاً و ابداً متعرض آن قسمت نشدند خوب دقت کنید اصلاً متعرض بحث فهرستی و این این طوری بوده و این اصول شما الآن نگاه که می کنید شما دیگر اصول مصنفات نمی بینی علامه اصول مصنفات نمی گوید چون بحث رجالی است، اصلاً اصول مصنفات رو بحث فهرستی پیش می آید صدوق تصریح می کند اصول مصنفات شیخ راجع تل اکبری می گوید روی اصول اصحابنا و مصنفاته یا جمیع اصول اصحابنا،

س: تو نجاشی هم متأسفانه ندارد که،

ج: نجاشی چون نظرش اصول نبود اصلاً نه این که ندارد، چون اسم کتاب مصنفات،

س: خیلی کم است مثلاً

ج: شش، هفت تا است پنج شش تا است اصلاً نظر نجاشی چون کتاب شیخ فهرست اصولش است یا مصنفات شیخ هم خیلی ندارد حدود هفتادتا دارد تا چهار صدتا خیلی کار دارد نجاشی پنج شش تا دارد یا فوقش هفتتا، چون اسم کتاب نجاشی فهرست و مصنفات اصحابناست نظر ایشان رو مصنفات بوده رو اصول نبوده حالا چرا ایشان اصول را نیاورده چرا قبول نکرده آن بحث دیگری است علی ای حال ایشان نظرش رو مصنفات است، این تفرقه بین اصول و مصنفات این فهرستی است این یعنی روح تاریخ میراث شیعه است،

س: خب این که برعکس همان چیز علمی شیخ طوسی باید باشد چرا این کار را انجام داده آخر متوجه نشدم؟

ج: آن چرایش را آقای مختاری اشاره کردند که چرا شیخ مبنی را عوض کرد؟

س: چرا؟

ج: خب حالا گفتیم آن جا آن باید چون بنا شد یک بحثی را با آقای مختاری بگذاریم راجع به فهرستی این را بنا شده آن جا بگوییم من این جا الآن دارم این نکته را می گویم شما بگویید یک حدیث واحد یک متن واحد دقت می کنید این را ما نکته فنی ما این شد می خواستیم این را بگوییم شاید مثلاً الآن احادیث عمار ساباطی یک نکات خاص خودش را دارد احادیث زراره نکته خاص خودش را دارد، شاید اصحاب ما یک احتمال دادند که این روایت مثلاً متأثر به تعبیر خود زراره است عین تعبیر، من نمی دانم حالا شاید واقعاً بتوانیم یک چیز روشنی را مطرح بکنیم الآن نمی دانیم اما این واقعیت هست یک حدیث واحد را صدوق در مصنفش آورده در کتاب اصلش نیاورده،

س: شأن راویاً هست که

ج: و این اصولاً بنای صدوق به تفرقه بوده الآن دیگر اصحاب ما این تفرقه را نمی کنند کی این حالت پیدا شده از شیخ طوسی البته این به معنای این که شیخ طوسی متأثر به اهل سنت شده باشد شیخ طوسی عقیده اش این بوده که ما باید برخوردی که با احادیث باشد رجالی باشد رو همان ضوابط خودش که امامی باشد و ثقه باشد رو همان ضوابط خودش که امامی باشد و ثقه باشد الی آخر آن بحث های که در عده نوشته این برخوردی است که مرحوم شیخ طوسی دارد، علی

ای حال بحث را جمع بکنیم دیگر یک کمی خارج شدیم پس ما حالا آخر بحث هم دیگر اگر مایل باشیم فردا شب توضیح می‌دهیم ما در رجال به طور کلی آن حالت اول که یک عده نقل و این‌ها بکنند داریم، در رجال این که در بعض مفردات خیلی کار بکنند داریم در رجال کسانی که یک علم دوره رجال را نوشته باشند کار کرده باشند داریم در رجال کسانی که داریم مکتب علمی هم باشند داریم یا در حدیث داریم اما این که منظومه علمی این هم عده‌ای الآن رسم شده در یک مطلبی هرچه گفته شده یا مرتبط با آن است جمع بکند این هم تقریباً الآن این کامپیوتر و دستگاه‌ها دارد این کار می‌شود اما منظومه فکری ندارد این‌ها،

س: حتی مثل شیخ صدوق یا شیخ کلینی

ج: بلی اصلاً ندارد آن‌ها که یعنی بیاید حدیث را رجال را سند را با یک منظومه‌ای، هم قواعد اصولی هم تاریخی هم تاریخ اهل سنت هم کلمات اهل سنت هم رجال اهل سنت هم حدیث‌شان،

س: یعنی مکتب‌شان

ج: نه مکتب راجع به خود فن است یعنی کل اباحت رجال در ذهنش باشد چون رجال

س: کلینی می‌گوید مکتب است دیگر

ج: مکتب حدیثی دارد چرا

س: همین دیگر

ج: مکتب حدیثی دارد، مکتب داریم منظومه علمی هم داریم در شناخت حدیث مطلقاً چه به لحاظ صدور چه به لحاظ متن چه به لحاظ مضمون و دلالت منظومه فکری نداریم،

س: آقای بروجرد ده بیست در صد

ج: خب این‌ها بیشتر منظومه علمی است

س: علامه چه؟

ج: ندارد نه ایشان که ندارد ایشان کل اصلاً نقل می‌کند بیشتر ناقل است علامه می‌شود گفت مکتب هم ندارد بیشتر نقل می‌کند مثل آقای بروجردی باز مکتب دارد آقای خویی دارد مثلاً فرض کنید تقریباً باز هم در خود چون این مکتب یک نکته‌ای دارد اضافه بر این که در مباحث رجالی باید دارای نظر باشد و این‌ها تتبع می‌خواهد طول زمان می‌خواهد عاملش این است مجرد این که مبانی توثیق بگیرد شیخ چه گفته علامه چه گفته دیگران چه گفتند این کفایت نمی‌کند یک حافظه خوب می‌خواهد با یک مراجعه تاریخی این اگر شد به صورت مکتب می‌آید این موضوع مطالبی که مرتبط با این باشد جمع بکند این را هم داریم اجمالاً داریم اما نه این قدر زیاد مثلاً، اما منظومه فکری بتواند این‌ها را ربط بدهد، حل بکند ربط بدهد بررسی بکند این را به آن بچسباند کم و زیاد بکند بعد فرض کنید حدیث عامه، بعد رجال عامه، بعد تحت مثلاً تأثیرات اجتماعی که در آن زمان بوده، وضع اجتماعی وضع تاریخی این مجموعه بتواند در فکر او تأثیرگذار باشد،

.....
ببینید الآن شما مثلاً ما عمار سبابطی را زدیم به آن قصه سؤالی که از امام عسکری راجع به کتب بنی فضال کردند من ندیدم الی الآن در کتب اصحاب ما این دوتا را بهم دیگر ربط داده باشند خب آن یک مطلب است این یک مطلب، اما به نظر ما در منظومه فکری این‌ها کاملاً مؤثر است در آن منظومه فکری یعنی این نتیجه‌گیری که کتاب عمار شاید خیلی رائج نبوده، این که می‌گویند بیوتنا منها ملاء از کتاب عمار نبوده،

س: فتحیه

ج: با این که فتحی بوده از کتب بنی فضال بوده و بیوتنا منها ملاء، ما تقول فی کتب بنی فضال و بیوتنا منها ملاء این از کتاب آن وقت شواهد تاریخی مثلاً نسخه‌ای که در قم آمده یک سند دارد، احمد ابن حسن از مسعده عن عمار یک اصطلاح به مرحوم صاحب وافی می‌گوید الفتحیه می‌گوید محمد ابن احمد عن الفتحیه قال سنلت ابا، دیگر نمی‌آید چون چهارتایشان فتحی اند احمد ابن الحسن تا عمار همه فتحی اند، عن الفتحیه تعبیر عن الفتحیه می‌کند، دقت فرمودید آن وقت این، اضافه بر این ما عرض کردیم چون بحث اساسی ما متن است متون روایت عمار نکات، چون این را باید جداگانه متعرض بشوم امشب فقط یک اشاراتی کردیم چندتا متن را مقایسه کردیم بررسی کردیم کیفیت بررسی و نقد متن را هم یواش یواش داریم هی یواش یواش بیان می‌کنیم مثلاً لاضرر و لاضرار به ذهن ما همان لاضرر و لاضرار است فی الاسلام بعد اضافه شد اما اضافه‌اش دروغ نیست جعل نیست،

س: در روایت اهل سنت این فی الاسلام که استشهاد کرد

س: تو روایت

س: تو روایت اهل سنت

ج: یکی است

س: یک مورد بود، آن مرسله

ج: راوی که هست،

س: مرسله بودنش ضرر نمی‌رساند چون مسلم می‌گرفتند

ج: گفتم راوی هست راوی دومش هست روایت قبل از ابوهریره نه، غیر از ابوهریره، یک راوی که هست قاضی است کان من قضات به نظر من این به دستگاه قضای و فقهی می‌خورده متن متن فقهی و قضایی بوده،

س: خب این مرسله بودنش ضرر نمی‌رساند، نه مرسل ما کاری اصلاً آن یک جهت بحث آن جهات دیگر بحث یک جهت این است که به ذهن ما می‌آید با در نظر گرفتن این که کتب فقهی به نظر من حتی در خلاف شیخ هم لاضرر و لاضرار فی الاسلام باشد متون فقهی بیشتر با فی الاسلام است و در واقع هم همین بود اصلاً درست هم هست، اینی که شیخ انصاری و بعد هم آقای خویی عقیده‌شان این است دیگر حکومت است حکومت یعنی باید فی الاسلام باشد، و لذا این ربع فقه هم برش مبتنی می‌شود یعنی این اصلاً یک مبنای قانونی پیدا می‌کند تعبیر قانونی ادبیات قانونی پیدا می‌کند و

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

پنجشنبه: ۲۵/۰۸/۲۰۲۲ - ۰۳/۰۶/۱۴۰۱

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث

صفحه ۳۰

جلسه: ۲

.....

عرض کردیم این جعل مصطلح هم نیست جعل نیست کذب نیست مفاد را برداشته تصریح کرده، مراد است لذا مرحوم نائینی هم می گوید وقتی پیغمبر گفت لا ضرر و لا ضرار یعنی فی الاسلام، یعنی در شریعتی که من قرار دارم، این جا مفاد را با قرینه سیاقی برداشته فهمیده و درست هم هست ما قبول کردیم حرف نائینی را انما الکلام این که فی الاسلام به معنای احکام کلیه بگیریم یا یک نوع حکمی به حساب ولای برای اداره جامعه بگیریم لا ضرر اصلاً برای اداره جامعه باشد با یک شرحی دارد که الآن دیگر جایش این جا نیست و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین.